

باب
بنیاد گذار آئین بابی

علاء الدین قدس جو راجھی

باب بنیان گذار آئین بابی

علاء الدین قدس جو راہچی



قدس جورابچی، علاءالدین Ghods- Djurabchi, Alaedin

باب، بنیان گذار آئین بابی

I S B N: 978-1- 59584-523-8

The Báb, The Founder of The Bábí Religion

موضوع: ادیان - آئین بهائی

Subject: Religions (Báhá'í)



Ketab Corp.

1419 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024 U.S.A.

Tel: (310) 477-7477

Fax: (310) 444-7176

www.Ketab.com

Ketab1@Ketab.com

باب، بنیان گذار آئین بابی

علاءالدین قدس جورابچی

چاپ: شرکت کتاب ۱۷۲ بهائی-۱۳۹۴ خورشیدی - ۲۰۱۵ میلادی

شابک ۹۷۸-۱-۵۹۵۸۴-۵۲۳-۸

© Copyright Alaedin Ghods- Djurabchi. 2015

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the author or the publisher.

Manufactured in the United States of America

فهرست

- منابع و مآخذ اقتباس ۱
- پیش گفتار ۵
- موعود مُنْتَظَر شیعیان ۸
- بیانات حضرت بهاء الله در باره قائم ۱۰
- موقعیت زمانی ظهور حضرت باب ۱۲
- مبشرین به ظهور جدید ۱۷
- حضرت باب، از ولادت تا بعثت ۲۶
- اظهار امر حضرت باب ۳۲
- محاكمة حضرت باب در تبریز ۵۰
- شهادت حضرت باب ۵۴
- آئین بابی ۶۳
- واپسین گفتار ۷۴
- آثار حضرت باب ۸۰
- واژه‌نامه به ترتیب حروف الفبا ۸۵

منابع و مأخذ اقتباس

- ۱- کتاب قرن بدیع (God Passes By) - بخش اول - اثر قلم حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امرالله - ترجمه جناب نصرالله مودّت - چاپ دوم با تجدید نظر - ۱۴۹ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی - مؤسسه معارف بهائی - کانادا
- ۲- کتاب "مطالع الأنوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی" - توضیح آن که، اصل کتاب تاریخ نبیل زرنندی، چاپ و منتشر نشده است. اما بخش اول آن که مربوط به دوره نه ساله عهد اعلی از عهود سه گانه عصر رسولی دور بهائی^۳ تا هنگام سرگونی حضرت بهاءالله از ایران به بغداد است، وسیله حضرت ولیّ امرالله در سال ۱۹۳۱ میلادی تلخیص و به انگلیسی ترجمه و بار اول در سال ۱۹۳۲ میلادی زیر عنوان: "The Dawn- Breakers" در آمریکا چاپ و منتشر گردید. این کتاب پس از آن وسیله جناب عبدالجلیل بیک سعد از بهائیان مصر که پس از صعودش، از سوی حضرت ولیّ امرالله به مقام "ایادی امرالله" سرافراز و مفتخر گردید، به زبان عربی ترجمه و زیر عنوان "مطالع الأنوار" در سال ۱۹۴۱ میلادی در مصر چاپ و منتشر گردید. سپس جناب عبدالحمید اشراق خاوری، این کتاب را از عربی به فارسی ترجمه و تلخیص نمود و در سال ۱۰۴ بدیع (۱۳۲۶ شمسی) زیر عنوان "مطالع الأنوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی" بار اول وسیله مؤسسه ملی مطبوعات امری در طهران چاپ و منتشر گردید.
- ۳- کتاب "رهبران و رهروان در تاریخ ادیان" - جلد دوم - تألیف: جناب اسدالله فاضل مازندرانی - چاپ اول - ۱۳۲ بدیع - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران.

- ۴- کتاب "حضرت نقطه اولی" - تألیف: جناب محمد علی فیضی - چاپ اول - ۱۳۲ بدیع - ۱۳۵۲ شمسی - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران.
- ۵- کتاب "عهد اعلی، زندگانی حضرت باب" - تألیف: جناب ابوالقاسم افنان - چاپ اول - ۲۰۰۰ میلادی - مؤسسه "ONE WORLD" - آکسفورد - انگلستان.
- ۶- کتاب "خاندان افنان" - تألیف: جناب محمد علی فیضی - چاپ اول - ۱۲۷ بدیع - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران.
- ۷- کتاب "حضرت باب" - تألیف: جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی - چاپ اول - ۱۵۲ بدیع - ۱۹۹۵ میلادی - مؤسسه معارف بهائی - کانادا.
- ۸- کتاب "بهاء الله، بنیان گذار آئین بهائی" - تألیف: علاء الدین قدس جورابچی - چاپ دوم - ۱۶۷ بهائی - ۱۳۸۹ خورشیدی - ۲۰۱۰ میلادی - شرکت کتاب - لوس آنجلس - آمریکا.
- ۹- آثار و توقیعات حضرت باب و آثار و الواح حضرت بهاء الله و آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء و آثار و توقیعات حضرت ولی امر الله.
- ۱۰- منابع و مآخذ دیگر که در متن نام برده شده است.

*- دور بهائی = به فرموده حضرت بهاء الله، برابر بند ۳۷ کتاب اقدس، أم الكتاب آیین بهائی، امتداد دور بهائی دست کم، هزار سال کامل است. دور بهائی به سه عصر تقسیم میشود:

اول، عصر رسولی، ۷۷ سال که آغاز آن سال ۱۸۴۴ میلادی، سال اظهار امر حضرت باب و پایان آن سال ۱۹۲۱ میلادی سال صعود حضرت عبدالبهاء است. این عصر به سه عهد به شرح زیر تقسیم می‌گردد:

- (۱) - عهد اعلی (حضرت باب) ۹ سال، ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۳ میلادی.
- (۲) - عهد ابهی (حضرت بهاء الله) ۳۹ سال، ۱۸۵۳ تا ۱۸۹۲ میلادی.
- (۳) - عهد میثاق (حضرت عبدالبهاء) ۲۹ سال، ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ میلادی.

دوم، عصر تکوین که آغاز آن سال ۱۹۲۱ میلادی، آغاز دوره ولایت حضرت ولیّ امرالله و پایان و شمار عهدهای آن در این زمان، نامعلوم و ناشناخته و منوط و وابسته به تشخیص و تصمیم بیت‌العدل اعظم، در آینده است.

سوم، عصر ذهبی که آغاز آن، پایان عصر تکوین و انجام آن، پایان دور بهائی است. تقسیم بندی دور بهائی به سه عصر رسولی، تکوین و ذهبی و هم چنین توضیح و توجیه مشخصات و چگونگی هر یک از آن، از ابداعات حضرت ولیّ امرالله است، مندرج در آثار و توقیعات شان.

پیش گفتار

در این نوشته، در بارهٔ نفس والایی سخن می‌گوئیم که حضرت بهاءالله او را "سلطان رُسُل" و "سلطان مدینهٔ احدیه" نامیده و کتابش را "أمّ الکتاب" برشمرده است؛ دربارهٔ نفس نفیسی سخن می‌رانیم که قلم معجز شیم حضرت عبدالبهاء او را "صبح حقیقت" و "مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه" خوانده و حضرت ولیّ امرالله، شوقی افندی او را "از جمله مظاهر مقدسهٔ الهیه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حائز کلیه حقوق و مزایای رسالتی مستقلّه"، به شمار آورده است.

در این نگاشته، در بارهٔ ذات فرخنده‌ای گفتگو می‌کنیم که برای یهودیان بازگشت "ایلیای نبی" و برای زردشتیان "هوشیدر ماه موعود" و برای مسیحیان "رجعت یوحنا"ی تعمید دهنده" و برای مسلمانان از اهل تسنن "مهدی موعود" و سرانجام برای مسلمانان از اهل تشیع یا شیعهٔ اثنی عشری، "امام دوازدهم" و "امام زمان" و "قائم موعود" و همچنین "مهدی منتظر" بود که قرن‌ها به هنگام آوردن نامش بر زبان، از جای به پا خاستند و فرستادنش را هرچه زودتر، از درگاه پروردگار خواستار گردیدند.

در این گفتار، در بارهٔ وجود ارجمندی می‌نگاریم که با پیدایشش، شریعت اسلام منسوخ و آیین بیان جایگزین آن گردید و کور شش هزار سالهٔ حضرت آدم مختوم، و راه برای ظهور حضرت بهاءالله و درک و پذیرش آیین او، آماده و هموار گردید.

آری، در این نوشتار، در باره حضرت باب سخن می‌رانیم که ما ایشان را به القاب دیگری از جمله: "باب‌الله الأعظم"، "نقطهٔ اولی"، "نقطهٔ بیان"، "حضرت اعلی" و "حضرت ربّ اعلی" نیز می‌نامیم.

حضرت ولیّ امرالله، شوقی افندی در توقیع نوروز ۱۱۰ بدیع (۱۳۳۲ شمسی) به اعزاز بهائیان مشرق زمین چنین می‌فرماید: "ملاحظه نمائید که شجرهٔ لا شرقیه و لا غربیه که در عهد آدم ید قدرت الهیه در ارض مشیت غرس نموده و در ادوار سابقه در ارض میعاد، در عهد حضرت خلیل و حضرت کلیم و حضرت روح و در جزیرهٔ العرب، در عهد حضرت خاتم و در کشور ایران و هندوستان، در عهد حضرت زردشت و حضرت بودا و سایر انبیای اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین، در مدت شش هزارسال متدرّجاً نشو و نما نموده و به دم شهدای لا تُعدّ و لا تُحصی سقایت گشته و با وجود هبوب اریاح مخالف و عواصف گوناگون ریشه‌اش مستحکم گشته و اغصان و افنان و فروعش در ممالک و بلدان در خاور و باختر تعدّد و امتداد یافته و به مرور ایام به برگ و شکوفه و گل آراسته و مزین گشته و سایه بر عالمیان افکنده و روائح معطره‌اش مشام مؤمنین و مؤمنات را در بسیط غبراء معطر نموده..... در سنهٔ ستین در اقلیم فارس در مدینهٔ طیّبه شیراز، ثمره..... قدسیه‌اش را که در هویتش مکنون و مخزون بوده، پس از انقضای شش هزار سال ظاهر و آشکار نمود و عالم کون را پس از طیّ مراحل طفولیت و صباوت به مقام بلوغ ذاتی برسانید".

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، عارف و شاعر نامدار در قرن ششم و هفتم هجری قمری، در این زمینه در "سی فصل" خود چنین سروده است:

«به قرآن این چنین فرمود داور تو تا دینش بدانی ای برادر
که عالم را به شش روز آفریدم محمد را به عالم برگزیدم

بود عالم حقیقت عالم دین چنین دارم ز پیر راه تلقین
بود شش روز دور شش پیمبر مرا تعلیم قرآن گشت یاور
ولیکن روز دین سال هزار است بدین ترتیب عالم را مدار است
چو گردد شش هزاران سال آخر شود قائم مقام خلق ظاهر
به سر آید همه دور شریعت به امر حقّ شود پیدا قیامت»

(رساله سی فصل عطار - از نشریات کتابخانه مرکزی - خیابان شاهپور -

طهران - سال ۱۳۱۴ شمسی - ۱۳۵۴ هجری قمری)

در این جا ناگفته نماند که در این ابیات، از سویی، اشاره شیخ عطار به موضوع آفرینش آسمان‌ها و زمین وسیله پروردگار در شش روز، مندرج در هفت آیه از هفت سوره قرآن و از جمله، آیه ۵۴ از سوره اعراف است و از سوی دیگر، تأویل و تفسیر آن، توسط او: "إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ...." یعنی: پروردگار شما خداوند است که در شش روز آسمان‌ها و زمین را آفرید و پس از آن بر عرش مستقر گردید..."

«موعود مُتَنظَّر شِيعِيَان»

شیعیان اثنی عشری می‌گویند که امام محمد بن الحسن عسکری، امام دوازدهم در پنج سالگی، پس از مرگ پدر یعنی امام حسن عسکری، امام یازدهم به سال ۲۶۰ هجری قمری، در سرداب منزل در شهر سامره یا سامراً غیبت صغری اختیار نمود و از آن جا در سال ۳۲۹ هجری قمری پس از درگذشت چهارمین نایب از نوّاب اربعه، در هفتاد و چهارسالگی به بلاد جابلقا در مشرق و جابلسا در مغرب کره زمین برفت و غیبت کبری آغاز کرد و اینک در همان اقالیم زنده و پاینده و منتظر دستور و فرمان الهی است که خروج و ظهور کند و جهان را پس از چیرگی ظلم و بیداد از عدل و داد پر و انباشته نماید. توضیح آن که: نوّاب اربعه یا سفرای اربعه، نایبان امام دوازدهم شیعیان‌اند که به ترتیب عبارتند از: عثمان بن سعید اسدی - محمد بن عثمان بن سعید - حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمّری که از سال ۲۶۰ هجری قمری پس از درگذشت امام یازدهم، خود را به ترتیب واسط و رابط بین امام دوازدهم و شیعیان قلمداد ساختند.

باری، شیعیان برای اثبات این عقیده به کتب علمای شیعه و از جمله کتاب بحارالانوار محمد باقر مجلسی (و. ۱۰۳۷ ه. ق. - ف. ۱۱۱۰ ه. ق.) از بزرگان علمای شیعه در عهد صفوی و بیشتر در زمان سلطنت شاه سلطان حسین، در قرن یازدهم هجری، استناد می‌کنند. این کتاب که نام کامل آن: "بحار الأنوار فی أخبار الأئمّة الأطهار" است، معروف‌ترین اثر اوست که به زبان عربی است و شامل ۲۶ جلد است که دائرة المعارف شیعه اثنی عشری شمرده می‌شود و جلد سیزدهم آن هم ویژه تولّد و

غیبت و ظهور موعود منتظر شیعیان در آخرالزمان است. این جلد بار نخست وسیله حسن بن محمد ولی ارومیه و بار دوم زیر عنوان «مهدی موعود»، توسط علی دوانی به فارسی ترجمه و در طهران چاپ و منتشر شده است.

باری، باور و اعتقاد بر این است که محمد بن الحسن وفات نکرده بلکه با همان بدن جسمانی در اقلیم جابلقا و جابلسا حی و باقی و دارای زنان و فرزندان بی‌شمار است که هر یک از آنان نیز حاکم یکی از بلاد واقعه در آن اقلیم است. محمد بن حسن عسکری، امام دوازدهم شیعیان دارای القابی است و از جمله آن: امام زمان، صاحب الزمان، قائم موعود، مهدی موعود و امام منتظر است که آخرین امام از امامان دوازده گانه شیعه امامیه است.

در عرف اهل تشیع از زمانی که امام دوازدهم از انظار غایب شد تا زمان مرگ نایب چهارم در سال ۳۲۹ هجری قمری، غیبت صغری نامیده می‌شود که به مدت شصت و نه سال به طول انجامید و از این تاریخ غیبت کبری آغاز گردید. از آن هنگام به بعد، شیعیان اثنی عشری در انتظار ظهور او بی‌صبرانه به سر می‌برند و آمدنش را هر چه زودتر از درگاه خداوندگار آرزومندند.

در لغت نامه دهخدا زیر نام "مهدی" چنین آمده است: "طبق نوشته شاردن سیاح فرانسوی: پادشاهان صفوی، در کاخ خود، در اصفهان دو اسب با زین افزار مجلل مجهز داشتند تا برای سواری مهدی موعود حاضر باشد. یکی از آن دو اسب را برای مهدی و اسب دیگر را برای نایب او، عیسی آماده کرده بودند" - و همچنین زیر نام "ژان شاردن (Jean Chardin) چنین آورده است: "سیاح فرانسوی... در فاصله سال‌های ۱۶۶۴-۱۶۷۷ میلادی دو بار به ایران مسافرت کرده، هر بار شش سال توقف نمود. وی مصنف سفرنامه‌ای است به نام "سفر به ایران و هند شرقی".

بیانات حضرت بهاءالله در باره قائم

حضرت بهاءالله در باره وجود قائم و شهرهای جابلقا و جابلسا از جمله چنین می‌فرماید:

"راوی وجود حضرت قائم زنی (مراد: حکیمه یا حلیمه، عمّه امام حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان) بوده. از حضرت جعفر (برادر امام حسن عسکری) سؤال نمودند، آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود؟ آن مظلوم ابا نمود و فرمود، دو سال قبل طفلی بوده و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه چون موافق هوی و اغراض نفسانیّه نفوس غافله بود، آن را اخذ کردند و اعلان نمودند." (مائده آسمانی - جلد چهارم ص ۹۱ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری)

نیز می‌فرماید:

"یا حزب الله، از اهل فرقان سؤال نمائید، جابلقا کو، جابلسا کجا رفت؟ آن مدن و دیار موهومه چه شد؟ صادق را کذاب گفته یعنی جعفر بیچاره را. یک کلمه به صدق تکلم نمود، از صدر اسلام تا حین کذابش گفتند. ألا لعنة الله على القوم الظالمين" (مائده آسمانی - جلد چهارم - ص ۹۱ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری)

همچنین می‌فرماید:

"هزار سال او آزید، جمیع فرق اثنی عشریّه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده، مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محلّ معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار می‌نمود، فتوای قتل می‌دادند.

ألا إنَّهم من عبدة الأوهام في كتاب رتک العلیم الخیر. و بعد از تولّد نقطه در ارض معروفه، نزد صاحبان بصر واضح شد که آن چه در دست قوم بوده، کلّ باطل و بی‌معنی بوده. همین قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم است، مشاهده کنید. " (مجموعه اقتدارت ص ۲۴۴)

نیز می‌فرماید:

"در قبل تفکر نما که راوی وجود قائم یکی از اِناث بوده. چند نفر از اهل عمائم با او اتفاق نموده، جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدّسه و جابلقا و جابلسا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربّانی در ایّام الهی محروم نمودند. " (مجموعه اشراقات ص ۱۱۴)

همچنین می‌فرماید:

"بگو ای دوستان، کذب قبل محبوب بعد را آویخت و به رصاص ظلم شهید نمود. تفکر در نفوس کاذبه خائنه که به اسم صدق و امانت و زهد و ورع مابین ناس ظاهر بودند، نمائید تا از فزع این یوم اکبر محفوظ مانید. یکی ذکر جابلقا نمود. دیگری به جابلصا اشاره کرد. کاذب دیگر، هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرّ معین نمود. و بی‌انصافی ناحیه مقدّسه ذکر و بی‌انصافی دیگر کلماتی به او نسبت داد. و این امور منکره کاذبه سبب و علّت شد که سلطان مدینه احدیه را به تمام ظلم شهید نمودند. " (اسرار الآثار - تألیف: اسدالله فاضل مازندرانی - جلد سوم

ص ۳)

و نیز در لوح به اعزاز ابادی امرالله، جناب میرزا محمد تقی ابهری، معروف به ابن ابهر چنین می‌فرماید:

"..... چنانچه مشاهده نموده‌اید که علمای اعلام چه اوهاماتی در ظهور قائم مجسم نموده‌اند و چه مقدار از اوراق لطیفه ممرّده را به ذکر ظنونات لایسمن و لایغنی سیاه نموده‌اند، کتب متعدّده در این مقام نوشته‌اند و کلمه‌ای از آن را ادراک ننموده‌اند. " (مائده آسمانی - جلد اول ص ۷۰ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری)

موقعیت زمانی ظهور حضرت باب

جناب فاضل مازندرانی، دانشمند و محقق جلیل القدر در کتاب "رهبران و رهروان در تاریخ ادیان"، جلد دوم، در بارهٔ اوضاع و احوال ایران و ایرانیان در هنگام ظهور بدیع، شرحی نگاشته که چکیده و کوتاه شدهٔ آن چنین است: سلاطین قاجار تظاهر به تقویت نفوذ مجتهدین و ساختن و نوسازی و بازسازی مساجد می نمودند. از علم و دانش جز بحث و فحص و کنکاش ملّایان در شئون گوناگون مربوط به زبان عربی و غور و بررسی در مسائل و مباحث بی پایان احکام فرعیّه و عقاید نامعقولّه مذهبی و عرفان بافی‌های بی سود و کهنه و دیگر علوم از بین رفته و عتیقهٔ یونان باستان، چیزی در این کشور نبود.

نفوذ مجتهدین و ملّاه‌ها به سبب بسیاری شمار آن‌ها و جهل و تعصب عامّهٔ مردم به درجه‌ای بود که کوچک‌ترین امری را هم بی‌اجازهٔ آنان سلطان اجرا نمی‌توانست. آنان گاه تودهٔ مردم را به محاربه و مقاومت با دول خارجی همسایه و بیشتر روسیه برانگیخته، سفرا و نمایندگان‌شان را از روی تعصب مذهبی می‌کشتند و قتل و غارت می‌نمودند و نام نصرت و غیرت دینی هم بر آن می‌نهادند. در عصر قاجاریه اقتدار دولت کاملاً در دست ریاست دینیّه بود. و در چنان احوالی پیداست که بر اقلّیت‌های دینی و مذهبی از زرتشتیان و یهودیان و مسیحیان و سنیّ مذهب‌بان و صوفیان و شیخیان و غیره چه می‌گذشته است. زراعت و صناعت و تجارت به سبب ناامنی و انواع ظلم و ستم حکومت و ملّایان و به علت غلبهٔ بیکاری و مفتخواری حیل‌ه گران دینی، در رکود بود.

خزانه دولت و اعتبار آن به گونه‌ای خالی و تهی بود که چون محمد شاه از تبریز برای جلوس به تخت پادشاهی به سوی طهران رهسپار شد، هزینه خود و همراهان را نداشت.

طبقه شاهزادگان و حکام و به ویژه پیشوایان مذهبی و ملّیان از اموال و املاک بی‌حدّ و حساب برخوردار بودند و مردم یغما جو و فرصت طلب نیز نسبت به ایشان اظهار تملّق و چاپلوسی و ارادت می‌کردند و به این وسیله کلاه از سر و کفش از پای زارع و پیشه‌ور می‌ربودند.

صدها مقبره و مزار و امامزاده به بهانه‌های خرافی، راه معاش رؤسای بی‌کار ریاست شعار دینی می‌گشت و هر روز قبری و مزاری و امامزاده‌ای در جایی بر پا می‌گردید.

ایرانیان در تعصّب جاهلی و تقالید و خرافات مذهبی و تمسک به عقائد کهنه و پوسیده شهره شدند و دین توحیدی اسلام را به پرستش و ستایش چوب و سنگ و خشت و گل و قبور ساخته شده، تبدیل کردند و نوعی بت پرستی را رواج دادند.

حکومت ایران در زمان فتحعلیشاه قاجار مقارن با ولادت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله از روس‌ها دوبار شکست فاحش خورد و (طیّ دو عهد نامه گلستان ۱۲۲۸ هجری قمری - ۱۸۱۳ میلادی و ترکمانچای ۱۲۴۳ هجری قمری - ۱۸۲۸ میلادی) بلاد قفقاز و دریای خزر را از کف بداد (و سرانجام رودخانه ارس مرز ایران و روسیه شناخته شد) و در زمان محمد شاه که معاصر با نهضت جدید بود به غایت ضعیف و ناتوان گردید. شاه و شاهزادگان و سران و توانگران و به ویژه علما و مجتهدان زوجات کثیره دائمه و منقطع‌ه داشتند و زنان مطلقاً در حجاب و محروم از تحصیل علم و دانش و ملازم خانه و زیر تسلّط شوهران خود می‌زیستند. ملّیان درهای معاشرت و بهره‌گیری از نوآوری‌های ملل متمدّن و پیشرفته را بر مردم کشور از هرسو بسته و آنان و علوم و فنون و دانش‌شان را پلید و نجس و شیطانی و پیروی از زبان و تمدن‌شان را

حرام و ناروا می خواندند. عامه مردم از هر گونه پیشرفت و تجدد ناآگاه و بی‌خبر و غریق گرداب بی‌سواد و جهل و نادانی و اوهام و خرافات و گرفتار انواع و اقسام نقائص و امراض و آفات و دچار فقر و فاقه و دستخوش چپاول و تعرض زمامداران خود پرست و آرمند مملکتی و دینی ستم کار بودند. (مؤسسه مطبوعات امری - سال ۱۳۲ بدیع ص ۳۹۷ تا ۴۰۲)

لرد جورج ناتانیل کُرزن (Lord George Nathaniel Curzon) - (۱۸۵۹-۱۹۲۵ میلادی)، سیاست مدار انگلیسی که از جمله، هفت سال، ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ میلادی، نایب السلطنه کشور هندوستان و پس از آن، ابتدا کفیل و سپس مدت پنج سال وزیر امور خارجه انگلستان بود و در سال ۱۸۸۹ میلادی مدت شش ماه در ایران سیر و سفر کرد (در زمان ناصرالدین شاه)، در کتاب خود به نام: "Persia and the Persian Question" که نخستین بار در دو مجلد در سال ۱۸۹۲ میلادی در لندن به چاپ رسید، مطالبی در باره اوضاع و احوال اجتماعی ایران در زمان مقارن ظهور حضرت باب، به رشته تحریر کشید. این کتاب زیر عنوان: "ایران و قضیه ایران" توسط غلامعلی وحید مازندرانی ترجمه و بار اول در سال ۱۳۴۹ و بار ششم نیز در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در طهران توسط مؤسسه "انتشارات علمی و فرهنگی" در دو جلد چاپ و منتشر گردید.

لرد کُرزن در جلد اول این کتاب از جمله چنین می نویسد:
"استبداد مطلق -..... وی (مراد: ناصرالدین شاه) همه وزیران را برقرار می سازد و ممکن است تمام ایشان و صاحب منصبان و مأموران و قضات را برکنار کند. درباره همه افراد خانواده خویش و اهل خانه و همچنین نسبت به تمام مأموران لشکری و کشوری که در خدمت اویند، بدون آن که دادگاهی دخالت نماید، حق زندگانی یا مرگ دارد و اموال افرادی که

مورد بی‌مهری واقع و یا معدوم شوند، به سلطان می‌رسد و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار اوست، اما وی می‌تواند این حق را به حکام یا نواب خود واگذار کند. همهٔ اموالی که قبلاً به وسیلهٔ مقام سلطنت تفویض و یا از آن جانب خریداری نشده باشد و در واقع هرگونه مالی که اثبات حق قانونی نسبت به آن مقدور نباشد، به او تعلق دارد و می‌تواند به هر که دلخواه اوست، انتقال دهد. تمام حقوق و مزایا مانند تأسیسات عمومی و استخراج معادن و..... و حق بهره‌برداری از همهٔ منابع کشور متعلق به اوست. سه قوهٔ حکومت در وجود او متمرکز است: مقننه، قضائیه و اجرائیه و هیچ‌گونه قید و تعمدی به او قابل تحمیل نیست، مگر رعایت صوری آداب مذهب ملی. وی محوری است که تمام اساس زندگانی عمومی کشور بر آن مبتنی است..... وی شاهنشاه یا شاه شاهان و ظلّ الله و قبلهٔ عالم و..... است. هنوز ایرانیان سخن سعدی را آویزهٔ گوش دارند: "هر عیب که سلطان ببینند، هنر است." و هر که جز این طالب باشد، دست به خون خویش آغشته می‌سازد..... (ص ۵۶۵ و ۵۶۶)

"رفتار و طرز بیان حتی معتمدترین وزیران که در پیشگاه شاه معمول می‌دارند، ابراز اطاعتی بنده‌وار و ستایش تملق آمیز است. رسم عمومی خطاب که حتی صاحبان عالی‌ترین مقامات به کار می‌برند، "تصدق قبلهٔ عالم گردم" است. در پیرامون شهریار احدی نیست که حقیقت را باز گوید و یا اندرز بی‌غرضانه‌ای عرض کند....." (ص ۵۲۶ و ۵۲۷)

"با آن که قدر و مقام پادشاه کماکان نیک متعال است، باز تدبیرهای عملی که اقتدار او را محدود ساخته است یکی دو تا نیست. احترام نسبت به عناصر مذهبی و قانون شرع را اسلاف پادشاه فعلی (مراد: ناصرالدین شاه) بیشتر از او رعایت می‌نمودند. وی بدون آن که به حضرات روحانی اهانتی روا دارد و یا سبب بیگانگی ایشان شود، از راه

تدبیر تبعیت آن‌ها را در مقابل قوه اجرائی و اداری تا اندازه‌ای.... تأمین
نموده است....." (ص ۵۶۷)

"هیچ مقام برجسته‌ای نیست که بدون عوض مالی یا پرداخت بها به
دست آید و هرگاه موردی باشد که مقام و منصب را خود شه‌ریار تفویض
کند، وجه به خزانه اختصاصی خواهد رسید که همان مداخل
اوست..... احتیاج به کتمان نیست که اکنون هیچ فرمانده عالی
مقامی بدون پرداخت مبلغ قابل توجهی به منصب خود نمی‌رسد و
مداخل او هم منوط به این خواهد بود که چه مبلغی از زیردستان و
ایشان نیز از پائین‌تران دریافت می‌کنند و این عده هم که استعداد
مشابهی دارند از نفرات تابع خود بدست می‌آورند، به این نحو که به آن‌ها
مرخصی یا اجازه کار در بازار می‌دهند." (ص ۵۷۵ و ۵۷۶)

"شماره قطعی زنان و صیغه‌های پادشاه (مراد: ناصرالدین شاه) به درستی
معلوم نیست و می‌گویند، روی هم رفته شصت نفرند. این عده غیر از
زنانی است که وفات یافته یا از نظر افتاده و یا به کلی متروک شده اند."
(ص ۵۳۶ - چاپ ششم - طهران سال ۱۳۸۷ خورشیدی)

مبشرین به ظهور جدید

در مشرق زمین، در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری قمری (هجدهم و نوزدهم میلادی) علما و فضلا و روشن ضمیران بزرگواری پیدا شدند و در باره نزدیک بودن زمان ظهور موعود مسلمانان، یعنی مهدی منتظر و قائم آل محمد، در آثار و نوشته‌ها و بیانات شفاهی خود مژده و نوید دادند و مردم را برای درک و پذیرش ظهور او آماده و مهیا ساختند. سرآمد این مبشرین به فرموده حضرت بهاءالله نورین نیرین، یعنی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بودند.

حضرت بهاءالله در باره مراتب و مقامات این دو نفس ارجمند و بزرگوار چنین می‌فرماید: "از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق. بعد از خاتم انبیا و ائمه طاهرین، دو نفس به حق واصل و به طراز آگاهی مزین، مرحوم شیخ و سید علیهما بهاءالله الا بهی. و تأیید برسید بشر، آن دو نفس نمودند. إنا کنا معهما و سمعنا منهما ما لا اطلع به إلی الله العلیم الخبیر. به شرافت آن دو نفس، نفوس مقبله به شطر شین توجه نمودند و به مطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند. و این از فضل آن دو وجود مبارک بود. یشهد بذلك کل منصف بصیر". (مائده آسمانی - جلد چهارم - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - طهران - ۱۲۹۰ بدیع - ص ۱۳۴ و ۱۳۵) (رحیق مختوم - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - جلد دوم - مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - ۱۶۴ بدیع - ۲۰۰۷ میلادی - ص ۲۰)

شیخ احمد احسائی در سال ۱۱۶۶ هجری قمری (۱۷۵۲ میلادی) در یکی از روستاهای بخش احساء در جزیره بحرین از مجموعه جزایر بحرین در جنوب غربی خلیج فارس و شمال شرقی شبه جزیره عربستان

متولد شد. او در پنج سالگی قرائت قرآن را به پایان رسانید و از همان هنگام آثار تفکر و تعمق و اندیشه و نشانه‌های هوش و ذکاوت و حافظه در او آشکار و هویدا گردید. او تحصیلات مقدماتی را در وطن به انجام رسانید و در بیست سالگی به نجف در عراق عرب رفت و نزد مجتهدین نامدار آن زمان تلمذ کرد و به تکمیل علم فقه پرداخت و اجازه اجتهاد و افتاء گرفت و به وطن بازگشت. شیخ احمد افزون بر رشته‌های علوم و معارف اسلامی، با علوم ریاضی و پزشکی و نجوم و هنر موسیقی نیز آشنایی پیدا نمود.

باری، او پس از چند سال اقامت در وطن و تدریس و تعلیم، در سال ۱۲۱۲ هجری قمری دو باره به عراق عرب رفت و در کربلا و نجف رحل اقامت افکند و شهرتی کسب کرد و کمالات و مراتب معنوی و روحانی‌اش زبانزد خاص و عام گردید، تا آن جا که فتحعلی شاه قاجار شیفته و مجذوب او شد و خواستار دیدارش گردید. از این رو، شیخ به سال ۱۲۲۱ هجری قمری به ایران رفت و در طهران با او دیدار نمود و سپس در شهرهای گوناگون و به ویژه در یزد و کرمانشاه اقامت کرد و مورد استقبال قرار گرفت. در این سفرها مقدمش را گرمی داشتند و از محضرش کسب فیض و معرفت نمودند. بعضی از علما و نویسندگان از او تمجید و تعریف کردند و برخی نیز او را مورد اعتراض و انتقاد شدید قرار دادند و گروهی هم مانند ملا محمدتقی قزوینی عموی طاهره قره‌العین، ره دشمنی و ستیز پیمودند و او را لعن و تکفیر کردند.

باری، شیخ در سال‌های پایان زندگی، به عتبات عالیات در عراق عرب و سپس به شام و حجاز برفت و سرانجام در نزدیک مدینه به سال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۲۶ میلادی) در هفتاد و پنج سالگی به دیار باقی رهسپار گردید و در قبرستان بقیع نزدیک آرامگاه پیامبر اسلام به خاک سپرده شد.

آثار و نوشته‌های شیخ احسائی را بیش از یک صد جلد کتاب و رساله نوشته‌اند که بیشتر آن حاوی پاسخ به پرسش‌های افراد است در زمینه‌های گوناگون معارف و علوم اسلامی. پاره‌ای از آثار او نیز تفاسیری است بر سوره‌های قرآن و احادیث اسلامی و نیز شرح‌ها و توضیحاتی است درباره آثار و نوشته‌های دیگران از علما و فقها.

او در چهل سالگی در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری به نام شیخ و پیروانش شیخی و مسلک و طریقه‌اش، شیخیّه، فرقه تازه‌ای در مذهب اثنا عشریّه، معروف و مشهور گردید.

شیخ از نظر فلسفی به فلسفه اشراق که بنیان‌گذار آن افلاطون، حکیم یونانی بود، گرایش ویژه داشت و از حیث مذهب بیشتر به شیوه و روش اخباریون تا به رویّه و طریقت اصولیون. اما تلاش و کوشش شیخ احسائی این بود که مشرب و طریقت تازه‌ای میان این دو گروه به وجود آورد. از این رو، جمع میان دو عقیدت را وجهه همّت خود ساخت. بدین‌گونه که مانند اخباریون به احادیث پیامبر اکرم و ائمه اطهار باور و اعتقاد فراوان داشت و لکن در ادراک آن، میزان عقل را نیز دخالت می‌داد و آن چه را که عقل باور نداشت، از احادیث راستین و از حقایق شرع مبین نمی‌شناخت.

توضیح آن که در قرن دوازدهم هجری قمری در میان علما و فقهای امامیه یا شیعه اثنا عشریّه که معتقد به خلافت بلافضل علی بن ابی‌طالب و یازده امام از نسل او یکی پس از دیگری بوده و هستند، دو رویّه و روش متداول گردید: یکی رویّه اخباری و دیگری رویّه اصولی. فقهای اصولی برآن بودند که با قوه عقل و ادراک، حق استنباط احکام فرعیّه از قرآن و احادیث مرویّه را دارا هستند و بیشتر فقها و علمای امامیه پیرو این عقیدت بودند. اما اخباریون در مقابل، براین باور و اعتقاد بودند که اخبار صحیح از ائمه اطهار، کاشف حقایق قرآن است، نه عقل و علم محدود و ناقص بشری. از این رو، علما و فقها، حق استنباط با علم و عقل

خود ندارند و بایستی به ظاهر قرآن و احادیث تمسک جویند و به دلایل عقلی روی نیاورند.

فقه‌های اصولی در استنباط معارف و احکام دینی بر چهار اصل متکی بودند: کتاب - سنت - اجماع و قیاس. و مراد از این اصول و موازین چهار گانه: قرآن، اعمال و اقوال رسول و ائمه اطهار، اتفاق عقاید و آراء علما در امور شرعی و عقل است.

باری، شیخیه، شیخ را مستفیض از مقامات امام و نیز باب او دانسته و وجود "باب" یعنی واسطه میان امام و مردمان را در هر عهد و عصر لازم بلکه واجب می‌شمردند.

شیخ بر آن بود که در عوالم روحانی و مکاشفه و در عالم رؤیا با ائمه دیدار و گفتگو دارد و این موضوع مخالف عقیده فقهای امامیه بود که دوره بابت را با انقضای غیبت صغرای امام دوازدهم و وفات چهارمین نایب از نواب اربعه پایان یافته می‌گفتند و هر کس را که ادعای رؤیت امام می‌نمود، باطل و مردود قلمداد می‌کردند.

شیخ عرفا و اهل تصوف را نیز که به وحدت وجود و امکان وصول به مقام فنا و بقای بالله و عوالم کشف و شهود باور داشتند تخطئه می‌کرد و به بیان "السبیل مسدود و الطلّب مردود" گویا بود.

شیخ بر آن بود که ذات قدیم، بالاتر و والاتر از آن است که عوالم حدوث و فنا را به آن راهی باشد و میان خالق و مخلوق ارتباط مادی امکان پذیر گردد. او می‌گفت که شیء بسیط، حضرت باری تعالی است و اشیاء دیگر مرکب‌اند و آفریده او و جاودانگی برای‌شان نیست، در حالی که وجود خداوند پاینده و جاودانه و شناسایی و عرفان ذات و حقیقت او ناممکن و تنها عرفان و شناسایی افعال و آثار او امکان پذیر است.

اصول دین و مذهب به اعتقاد شیعه، پنج است: توحید - نبوت - معاد - عدل و امامت. و به عقیده اهل تسنن، اصول دین سه است: توحید - نبوت و معاد.

اما شیخ احسائی بر این باور و عقیدت بود که عدل از صفات الهی و صفات الهی بی‌شمار است. از این رو آوردن صفات الهی در اصول دین مفهومی ندارد. و همچنین معاد نیز از تعالیم قرآن کریم است و اعتقاد به نبوت رسول اکرم مستلزم اعتقاد به قرآن و در نتیجه معاد است. از این رو گنج‌نیدن اصل معاد نیز در اصول دین لازم و ضروری نیست.

اما از سوی دیگر، شیخ به اصل دیگری به عنوان "نائبیت امام" اشارت می‌کرد و می‌گفت که اصول و ارکان دین از چهار بیرون نیست: رکن توحید - رکن نبوت - رکن امامت و رکن نائبیت امام. او می‌گفت که پس از پذیرش وجود الوهیت و شناخت مقام رسالت و مقام امامت، هر شیعی مؤمن باید از مقام رکن رابع که رابط و واسطه میان امام و مؤمنان است واقف و آگاه گردد. البته مقام "رکن رابع" که به حقیقت "شیعه کامل" است در هر عهد و زمان، کم‌تر از مقام امام، ولی در میان مؤمنان، اعظم مقام است. شیخ بر آن بود که اگر کسی به عرفان و شناسایی "شیعه کامل" فائز نشود، از شناسایی و عرفان ارکان سه‌گانه دیگر نیز بی‌بهره و نصیب ماند و "شیعه کامل" را هم "باب" می‌نامید.

خواستۀ شیخ احسائی آن بود که میان اهل طریقت و اهل شریعت پلی سازد و سازش دهد. از این رو، در باره‌اش گفته‌اند که او عارف بود در میان علما و عالم بود در میان عرفا.

شیخ در بسیاری از احکام و معارف، مخالف دیگر مجتهدان بود و در علو شأن و مقام ائمه اطهار گزاف‌گویی و غلو می‌کرد. از این رو، او را مخالف اجماعات و ضروریات مذهب امامیه یا شیعه اثنا عشریه می‌خواندند و غالی و گزاف‌گو بر می‌شمردند.

شیخ در برابر عقیده علمای دینی، چه شیعی چه سنی مبنی بر جسمانی بودن عوالم بعد از موت، یعنی معاد و نیز معراج پیامبر با جسد ظاهری و مادی از یک سو، و باور و عقیدت حکما و عرفا که همه این امور را روحانی می‌دانستند از سوی دیگر، به بیان عقیده‌ای میانی

پرداخت. و آن این بود که قیامت در عالم مثال است و به سخن دیگر قیامت با جسد مثالی است و عالم مثال یا عالم هَوْرَ قَلِیَا عالمی است میان عالم روح و عالم جسد و جسد هور قلیائی لطیفتر از جسم و غلیظتر از روح است. و همچنین معراج رسول الله با همین جسد هور قلیائی بوده و قائم موعود نیز با همین جسد هور قلیائی در غیبت به سر می‌برد. (توضیح آن که: کلمه "هَوْرَ قَلِیَا" از کلمه "هَبَل قَرْنِیْم" عبری یا سُرِیانی گرفته شده که معنای آن تشعشع بخار است. "هَبَل" به معنای هوای گرم و بخار و "قَرْنِیْم" به معنای درخشش و شعاع است). و مراد از عالم هور قلیا، عالم امثال یا مُثَل است یعنی عالم صَوْر که عالمی است بین عالم جسمانی و عالم مجردات. در این جا ناگفته نماند که نخستین کسی که این کلمه را به کار برد حکیم نامدار، شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ اشراق در قرن ششم هجری قمری بود.

شیخ احسائی می‌گوید که چون پیامبر اکرم به آسمان عروج کرد، در حرکت از کره خاک، جسم خاکی و از کره آب، جسم آبی و از کره باد، جسم بادی و از کره آتش، جسم آتشی را بر جای گذارد و سرانجام با جسم هَوْرَ قَلِیائی پس از طیّ عالم غُلوی به بارگاه الهی ورود نمود (توضیح آن که: مراد از اجسام خاکی، آبی، بادی و آتشی در عرف قدما عناصر اربعه (چهارگانه) یا چهار گوهر و یا امّهات اربعه (چهار گانه) خاک، آب، باد و آتش است که عالم سُفلی نامیده می‌شده در مقابل عالم غُلوی که افلاک یا آباء سبعة (هفت گانه) یا تسعة (نه گانه) آسمان، گفته می‌شده است).

باری، حکما این عقیدت را استوار و درست ندانستند و فقها و مجتهدان نیز آن را مخالف و مباین نصوص قرآن و احادیث مرویه و اجماع مجتهدان خواندند و شیخ احسائی را تکفیر کردند.

به اعتقاد شیخ، مراد از قیامت، ظهور قائم موعود و مقصود از بهشت ایمان به او و دوزخ اعراض و روگردانی از اوست.

او در بارهٔ غیبت امام دوازدهم نیز می‌گوید که جسد عنصری از امام جدا و دور گشته و در جسد هورقلیائی باقی مانده و این است سرِّ بقا و حیات امام که فنا او را اخذ ننماید. و همچنین می‌گوید: "إِنَّ الْإِمَامَ رُوحِي لَهُ الْفِدَاءَ لَمَّا خَافَ مِنْ أَعْدَائِهِ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ وَ دَخَلَ فِي جَنَّةِ هَوْرَ قَلِيَا وَ سَيَعُودُ إِلَى هَذَا الْعَالَمِ بِصُورَةِ شَخْصٍ مِنَ الْأَشْخَاصِ" (یعنی: امام که جانم فدای او باد، هنگامی که از دشمنانش بترسید، از این جهان خارج و در بهشت هورقلیا داخل گردید و سرانجام به صورت شخصی از اشخاص به این جهان باز گشت خواهد نمود).

باری، با آن که عقاید و افکار شیخ احسائی نزد اکثریت پذیرفته نگردید و دچار تکفیر و تنجیس شد، با این همه تغییر و تأثیری در جامعه پدید آورد و توجه به کسب معارف روحانیّه و علمیّه و تمسک به دین و به ویژه مذهب امامیه ایجاد گردید و برخی اوهام و تقالید زائل شد و گروهی ناطق و متقی و فاضل و مبارز در نظریات و عقاید دینی به عرصهٔ ظهور درآمدند که مفتخر به اتباع و پیروی از او و معتقد و مؤمن به کرامات و مقامات مظهریت‌اش برای لطیفهٔ امامت شدند. از سوی دیگر، شیخ با بشارات و توضیحات کتبی و شفاهی، گروه کثیری را برای پذیرش امر جدید آماده و مهیا ساخت به گونه‌ای که نخستین مؤمنین به حضرت باب از زمرهٔ پیروان شیخیه بودند.

شیخ احسائی در زمان حیات شفاهاً و کتباً شاگردان خود را به دست سید کاظم رشتی، شایسته‌ترین تلمیذ و شاگرد خویش سپرد تا پس از مرگ‌اش، جانشین او و در تمام مراتب دینیّه، مرجع و پیشوای جمعیت شیخیه باشد.

سید کاظم رشتی در حدود سال ۱۲۰۹ هجری قمری در رشت به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی و معارف اسلامی را در کودکی و نوجوانی در آن جا فراگرفت و در یازده سالگی قرآن را از حفظ داشت و سرانجام در

حدود بیست سالگی راهی عراق شد و در محضر شیخ احسانی در جرگه شاگردان او در آمد و یک روزه ره صد ساله پیمود و در معارف شیخ مهارت و تبحر فراوان یافت و از بزرگان تلامذه و شاگردان استاد بزرگوار به شمار آمد.

از آن جایی که مردم ایران و عراق و هند و غیره از شیخ و سید علم و معرفت الهی و اعمال و اخلاق رحمانی می‌دیدند، روز به روز به ایشان روی آوردند و به عقیدت و جمعیت شان پیوستند.

در زمان سید کاظم رشتی هم به شیوه دیرینه، علما و فقهای اصولی و هم اخباری از در مخالفت و ستیز با او و پیروانش در آمدند و فتوهای تکفیر صادر کردند و در این طریق دریغ نمودند و از پای ننشستند.

سید رشتی تألیفات و نوشته‌های بسیاری به زبان فارسی و عربی به رشته تحریر کشید که بیشتر آن در پاسخ به پرسش‌های علما، خواه شیخی و خواه غیرشیخی و افراد دیگر در زمینه‌های گوناگون مسائل روحانی و دینی و همچنین فلسفه الوهیت و خلقت و قیامت و مسائل فقهی و تفاسیر آیات قرآنی و احادیث مرویه است.

سید کاظم نیز جماعت شیخیه را به نزدیک بودن هنگام ظهور و پیدایی حضرت موعود، چه شفاهی و چه کتبی مژده و نوید داد و با همه پافشاری و اصراری که می‌رفت، بر گزینش و تعیین وصی و جانشین اقدام نکرد و شاگردان و تلامذه خود را برای یافتن موعود منتظر و شناسایی و عرفان او به پراکندگی و تفرق سفارش کرد.

باری، سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ هجری قمری، پیش از بعثت حضرت باب به سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی)، در کربلا در گذشت و در رواق حرم حضرت امام حسین به خاک سپرده شد.

به نوشته فاضل مازندرانی در کتاب "رهبران و رهروان در تاریخ ادیان:"
قوت نهضت شیخیه و اوج نشاط و نشر بساطشان در همان سنین خود شیخ و سید بود و بعداً حلاوت و جذابیت روحیه کاسته شد و دچار

انشعاب و اختلاف و تعصّب و تعرّض با مخالفین و حمله بریکدیگر و زواید و اوهامی گردیدند و شعاع معرفت و صفاء صمیمیت و تقوی و عقیدت، تکدر یافته، مشوب به هوی و هوس‌های نفسانی گشته، تازگی و جوانی و شادابی از میان رفت و در عداد فروع یابسه شجره قویمه قدیمه اسلام قرار گرفت و تمام نیرو و برومندیش از همان روز وفات سید رشتی به غصن شاداب نو رسته بایّت رفت که به سرعت لا یوصف سر بر کشید و انظار عموم را به خود معطوف و متوجّه ساخت " (جلد دوم ص ۳۹۶ و ۳۹۷ - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۳۲ بدیع)

حضرت باب، از ولادت تا بعثت

حضرت باب، سید علی محمد شیرازی در پیش از سپیده‌دم روز اول ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری برابر با بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شهر شیراز زاییده شدند. پدر، میرزا سید محمدرضا و مادر، فاطمه بیگم بودند. پدر حضرت باب در شیراز به کار بزازی اشتغال و حجره موروثی‌اش در محله بازار وکیل قرار داشت. خانه موروثی او در کوی شمشیر گرها در محله بازار مرغ بود. پس از درگذشت پدر، در سالهای نخستین زندگانی، حضرت باب همراه مادر به خانه حاج میرزا سید علی، خال اعظم که وصی پدر هم بود، می‌روند و نزدیک به دوازده سال در آن خانه و تحت سرپرستی و کفالت او ساکن می‌شوند و سپس به خانه موروثی‌شان بازگشت می‌نمایند. در همین خانه بود که آن حضرت با خدیجه خانم ازدواج می‌کنند و به ملا حسین بشرویه‌ای اظهار امر می‌نمایند.

در پنج یا شش سالگی، خال اعظم، آن حضرت را برای فراگرفتن مقدمات زبان فارسی به مکتب می‌فرستد. این مکتب در محلی به نام "قهوه اولیاء" بود که خانقاه درویشان و جایگاه ریاضت آنان در محله بازار مرغ و نزدیک بیت خال اعظم قرار داشت. معلم آن مکتب در نزد عموم به شیخ عابد و شیخ معلم و غیره معروف بود. او مردی پرهیزکار و محترم و فاضل و از پیروان شیخ احمد احسائی بود. نامبرده در سال ۱۲۶۳ هجری قمری با کمال ایمان و ایقان به حضرت باب و آئین ایشان به جهان جاودان شتافت.

نبیل زرنندی در باره روزگار کودکی حضرت باب چنین می‌آورد:

"جناب شیخ عابد حکایت کرده است که من یک روز به حضرت باب گفتم، جمله اول قرآن را که "بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ" است، تلاوت کنند. فرمودند، من تا معنی این جمله را ندانم، تلاوت نمی‌کنم. من این طور وانمود کردم که معنی آن را نمی‌دانم. فرمودند، من معنی آن را می‌دانم، اگر اجازه می‌فرمائید، بگویم. آن وقت شروع به بیان فرمودند. چه بیان عجیبی بود. سراپای مرا حیرت فرو گرفت. در تفسیر کلمه "الله" و "رحمن" و "رحیم" مطالبی فرمودند که تا آن وقت نمی‌دانستم و از کسی هم نشنیده بودم. هنوز شیرینی گفتار آن حضرت در مخیله من موجود است. چاره ندیدم، جز آن که ایشان را نزد جناب خال ببرم و سفارش‌های لازمه را به ایشان بنمایم که در حفظ این امانت جدیت فراوان به خرج دهند. به جناب خال گفتم، من خود را لایق نمی‌دانم که به این طفل درس بدهم. جناب خال تنها بود و کسی آن جا نبود. به ایشان گفتم من این طفل را آوردم که به شما بسپارم. این طفل مثل سایرین نیست. من قوه‌ای در این طفل می‌بینم که جز در حضرت صاحب الزمان در سایرین آن قوه نیست. لهذا لازم است خیلی توجه کنید. بگذارید در منزل بماند. زیرا حقیقتاً احتیاج به معلم ندارد. و لکن جناب خال به حضرت باب تأکید کردند که به مکتب برگردند و درس بخوانند و با لهجه ملامت آمیزی به حضرت گفتند، مگر به شما نصیحت نکردم که مانند سایر اطفال رفتار کنی و به هر چه معلم می‌گوید گوش بدهی! برای مراعات خاطر خال، حضرت باب به مکتب مراجعت کردند. روح آن حضرت بسیار قوی بود، روز به روز آثار علم لدنی و حکمت و دانش خارج از حدود بشری در آن حضرت آشکارتر می‌شد...." (مطالع الانوار - چاپ دهلی نو - مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت - ۱۹۹۱ میلادی - ص ۶۰)

جناب ابوالفضائل در کتاب "كشَفُ الغِطاءِ عَنِ حِیْلِ الأعداء" از قول شیخ عابد چنین می‌نویسد: "حالات آن حضرت به وجهی به کودکان شباهت

نداشت و به لهُو و بازی مایل نبود و جز به درس و مشق در مکتب به امر دیگری مشغول نمی‌شد. گاهی صبح‌ها دیرتر به مکتب می‌آمد و چون حاضر می‌شد، می‌گفتم چرا دیر آمدی، چیزی نمی‌گفت. چند بار بعضی از هم‌درسان او را فرستادم او را بیاورند که از وقت درس تعویق نیفتد. چون آمدند از آن تلمیذ پرسیدم او را به چه کار مشغول دیدی، گفت، دیدم در زاویه تالار نماز می‌خواند. روزی از خانه آمد، پرسیدم کجا بودی؟ آهسته زیر لب گفت، خانه جدّم بودم. چون صبح‌ها غالباً دیر می‌آمد و معلوم شد کاری جز صلوة ندارد، به او گفتم، تو کودک نه ساله یا ده ساله هستی و هنوز به بلوغ نرسیده‌ای و به تکالیف مکلف نیستی، برای چه این همه نماز می‌خوانی؟ باز آهسته فرمود، می‌خواهم مثل جدّم بشوم. و من امثال این عبارت را حمل بر سادگی کودکانه می‌نمودم" (ص ۸۳ و ۸۴)

(توضیح آن که: کتاب "كشَفُ الْغِطَاءِ عَنِ حَيْلِ الْأَعْدَاءِ" در پاسخ به اعتراضات ادوارد براون، مستشرق انگلیسی و ازلیان و در باره ساختگی و مجعول بودن کتاب "نقطة الكاف" چاپ ازلی‌ها و انتساب آن به حاج میرزا جانی کاشانی (اول مؤمن کاشان به حضرت باب و از زمره شهدای امر پس از رویداد تیر اندازی نافرجام تنی چند از بابیان به سوی ناصرالدین شاه در ماه شوّال ۱۲۶۸ هجری قمری - آگست ۱۸۵۲ میلادی)، به دستور حضرت عبدالبهاء، توسط فاضل عالیقدر جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی بخشی از آن نوشته شد و به سبب صعود او در ژانویه ۱۹۱۴ میلادی (۱۳۳۲ ه.ق.) به دستور آن حضرت، وسیله جناب سید مهدی گلپایگانی، پسر دایی‌اش و کمک و همکاری تنی چند از فضلاء دیگر، نگارش آن به انجام رسید)

جناب حاج میرزا حبیب‌الله افنان (نوه زهرا بیگم معروف به أخت، خواهر تنی خدیجه خانم، حرم حضرت باب) در تاریخ خطی خود خاطره‌ای از

یکی از همکلاسان حضرت باب دربارهٔ هنگام تحصیل آن حضرت به شرح زیر نقل می‌کند: "وقتی شاگردان در مکتب شیخ عابد مشغول تکرار عبارات متن درس به صدای بلند بودند، حضرت باب سکوت نموده و همراهی نمی‌فرمودند. چون علت این امر از ایشان سؤال شد، جوابی نفرمودند جز آن که این بیت شعر حافظ را زمزمه فرمودند:

"ترا ز کنگرهٔ عرش می‌زنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتادست"

(کتاب «حضرت باب» - دکتر نصرت الله محمد حسینی - چاپ کانادا - ص ۱۴۲)

جناب افنان حکایت دیگری را در تاریخ خویش نقل کرده که خلاصهٔ آن این است: "جناب شیخ عابد در همان مکتب قهوهٔ اولیاء کلاس دیگری برای طلب علم دینی داشته است. روزی تنی چند از طلباب موضوع مشکلی را از شیخ عابد سؤال می‌نمایند. پس از بحث فراوان، شیخ عابد پاسخ قطعی طلباب را موکول به مراجعه به برخی از کتب مربوطه می‌نماید و می‌گوید پس از رجوع به منابع لازم، فردا پاسخ شما را خواهم داد. حضرت باب که اتفاقاً به مباحثات آنان گوش کرده بودند، پاسخ دقیقی به پرسش آنان می‌دهند. وقتی شیخ عابد با تعجب و تحیر فراوان منبع این دانش عظیم آن حضرت را سؤال می‌کند، در پاسخ این بیت از حافظ را می‌خوانند:

"فیض روح القدس ار باز مدد فرماید"

دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد"

(کتاب «حضرت باب» - دکتر نصرت الله محمد حسینی - چاپ کانادا - ص ۱۴۳)

باری، حضرت باب حدود شش سال به مکتب شیخ عابد می‌روند و به فراگرفتن مبادی زبان فارسی و تا حدودی عربی می‌پردازند. در این سال‌ها آن چه مسلم است، حضرت باب تمایل چندانی به رفتن به کلاس

درس نشان نمی‌دادند و بیشتر به عبادت و راز و نیاز می‌پرداختند. سرانجام، خال اعظم با ترک تحصیل ایشان موافقت می‌نماید و آن حضرت را روزها به حجره تجارتي خود در بازار وکیل می‌برد. باری، حضرت باب پس از چند سال کار در تجارتخانه خال اعظم در شیراز، در عنفوان جوانی به بوشهر رهسپار می‌شوند. در آغاز با خال اعظم و خال اکبر (حاج سید محمد) به شرکت و سپس در بیست سالگی به تنهایی نزدیک به دو سال به تجارت می‌پردازند و اوقات فراغت را بیشتر به عبادت می‌گذرانند.

در آن زمان، بوشهر از مراکز اجتماع هواداران مشرب اخباری و مکتب شیخی بود و حضرت باب نیز با برخی از آنان در رفت و آمد و هم نشینی و مصاحبت بودند. سرانجام آن حضرت پس از پنج سال و اندی اقامت در آن شهر در سال ۱۲۵۷ هجری قمری (۱۸۴۱ میلادی)، آهنگ زیارت عتبات عالیات در عراق عرب می‌نمایند. در ایام اقامت در کربلا، آن حضرت چند بار در کلاس درس جناب سید کاظم رشتی حاضر می‌شوند و چنان چه در تاریخ نبیل زرنندی آمده است، یک بار هم نامبرده، به محل اقامت آن حضرت می‌رود. در آن جا، از سویی، احترام بیش از حد و اندازه سید کاظم رشتی به آن حضرت، با آن که در عنفوان جوانی بودند و از سوی دیگر، نوشیدن شربت از لیوان نقره‌ای از دست ایشان، با آن که در شریعت اسلام استعمال ظروف نقره و طلا حرام است، مایه حیرت و شگفتی حاضران در آن مجلس می‌گردد.

باری، حضرت باب در عراق عرب نزدیک به یک سال و بیشتر در کربلا و چندی هم در دیگر شهرهای آن سامان، اقامت نمودند و سرانجام به اصرار و پافشاری مادر و خال اعظم، به شیراز بازگشت نمودند و پس از چند ماه با خدیجه بیگم (خدیجه خانم)، دختر حاج میرزا سیدعلی، عموی مادرشان در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (اگست ۱۸۴۲ میلادی) ازدواج

کردند و در شیراز به کسب بزازی پرداختند و اوقات فراغت را در عبادت و نزول ادعیه و تفاسیر آیات قرآنی مصروف داشتند. از ازدواج حضرت باب و خدیجه خانم، فرزندی به دنیا آمد که نامش را احمد گذاردند که پس از تولد در دوران شیرخوارگی یک سال پیش از بعثت آن حضرت، وفات می‌کند.

خدیجه خانم در شرح خاطرات خود به منیره خانم، حرم حضرت عبداله‌اء از جمله چنین باز گفته است: "من مطلقاً در فکر اسباب دنیوی نبودم و قلبم بتمامه منجذب به آن حضرت بود و از رفتار و گفتار و سکون و وقار ایشان بر من واضح بود که ایشان شخص بزرگواری هستند. لیکن تصور نمی‌نمودم که ایشان مهدی موعود و قائم آل محمد بودند. اغلب اوقات به مناجات و نماز و زیارت مشغول بودند. شب‌ها به قاعدهٔ تجار، دستمال نوشتجات و دستک محاسبات می‌طلبیدند، لکن من ملاحظه می‌نمودم که این‌ها دفتر تجارت نیست. گاهی سؤال می‌کردم، این اوراق چیست؟ متبسمانه می‌فرمودند، این دفتر حساب خلائق است. و اگر شخص خارجی بعتت^۱ وارد می‌گشت، دستمال را روی اوراق می‌کشیدند. مختصر، اقربا و منسوبان نزدیک مانند خالوها و عمه‌ها این قدر مسلم داشتند که حضرت شخص بزرگواری هستند، منتهای احترام را نگاه می‌داشتند. تا شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ رسید و آن شب، شبی بود که جناب باب الباب (ملاً حسین بشروی) مشرف شدند و تصدیق نمودند" (کتاب خاندان افنان - تألیف: محمد علی فیضی - مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری - ۱۲۷ بدیع - ص ۱۶۳ و ۱۶۴)

اظهار امر حضرت باب

همان گونه که در شرح حال سید کاظم رشتی نوشته آمد، نامبرده در سال‌های پایان زندگانی به شاگردان خویش سفارش و تأکید نمود که پس از درگذشت‌اش، برای یافتن حضرت موعود، در اطراف و اکناف پراکنده شوند.

ملاً حسین بشرویه‌ای، از شاگردان برجسته و مورد ثقه و اعتماد مرحوم سید بود که برای دیدار بستگان به ایران رفته و اندکی پس از درگذشت استاد بزرگوار به کربلا بازگشت نموده بود. از این‌رو، پس از انجام مراسم سوگواری از دیگر شاگردان پرسش نمود که سید مرحوم در پایان زندگانی، چه وصایا و اندرزهایی کرده است؟ در پاسخ گفتند که ایشان نهایت تأکید و سفارش را فرمودند که پس از او، ترک خانه و خانمان گوئیم و در دیار و شهرها پراکنده و منفرد شویم و به جستجوی حضرت موعود پردازیم. زیرا ظهور او نزدیک است و باید خود را آماده کنیم. و این را هم باید بدانیم که تائیت و خواست خود را پاک و بی‌آلایش نسازیم و به راز و نیاز و دعا و مناجات پردازیم و استقامت و پایداری در این طریق به خرج ندهیم، هرگز به مقصود نرسیم.

از این رو، ملاً حسین همراه برادر و خواهرزاده‌اش از کربلا به نجف و از نجف به سوی کوفه رهسپار می‌شوند و در مسجد نیمه مخروبه‌ای در آن جا مدت چهل شبانه روز اعتکاف می‌ورزند. ناگفته نماند که اعتکاف و گوشه نشینی مورد توجه خاص شیخ احمد احسائی بود و او اوقاتی چند از زندگانی خود را بدان امر اختصاص می‌داد. هدف اصلی از اعتکاف و گوشه نشینی، تهذیب نفس و تزکیه روح به منظور ارتقاء مقامات روحانی و معنوی بوده است. در دوره اعتکاف شیعیان و به ویژه شیخیه از امیال و

خواسته‌های دنیوی پرهیز کرده و اوقات را صرف عبادت و ریاضت می‌نمودند.

باری، چند روز پس از ورود ملاً حسین و همراهان به مسجد کوفه، ملاً علی بسطامی از شاگردان بلند پایهٔ سید مرحوم و دوازده تن از همراهان او نیز به آن جا می‌آیند.

ملّا حسین پس از اعتکاف چهل روزه، همراه برادر، میرزا محمد حسن و خواهر زاده‌اش، میرزا محمدباقر عازم نجف و از آن جا راهی بوشهر می‌شوند. به نوشتهٔ نبیل زرنندی، ملاً حسین: "باطناً حس می‌کرد که قوه‌ای پنهانی او را به جانب شمال و به صوب شیراز می‌کشاند. برحسب سائقهٔ غیبیه به جانب شیراز روان گشت. پس از ورود از برادر و خواهر زاده‌اش جدا شد. به آن‌ها گفت، شما به مسجد ایلخانی بروید و در آن جا منتظر باشید، انشاءالله هنگام مغرب نزد شما خواهیم آمد. آن‌ها رفتند. جناب ملاً حسین چند ساعت در خارج شهر گردش کرد. در آن بین، جوانی را مشاهده نمود که جبههٔ گشاده‌ای داشت و عمامهٔ سبزی بر سر نهاده، پیش می‌آید. و چون به ملاً حسین رسید، با تبسم سلام کرد و فرمود، الحمدلله به سلامت وارد شدید... ملاً حسین خیال کرد این جوان یکی از شاگردان مرحوم سید است که عزیمت او را به شیراز شنیده... ملاً حسین می‌فرمود، جوانی که در خارج شهر شیراز به خدمتش رسیدم با نهایت محبت نسبت به من رفتار کرد و مرا به منزلش دعوت فرمود... از او درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارد، زیرا همراهان من در شهر به انتظار مراجعت من هستند. فرمودند آن‌ها را به خدا بسپار، خداوند آن‌ها را محافظت می‌فرماید... پس از طی طریق به درب منزل رسیدیم... جوان در را کوبید، غلامی حبشی در را بگشود. جوان اول وارد منزل شده و به من فرمود، "ادخلوها بسلام آمین" (قرآن - سورهٔ حجر آیهٔ ۴۶)... آیهٔ قرآنی را که تلاوت فرمود، برای وصول به مقصود قلبی خود، به فال نیک گرفتم... با خود گفتم آیا ممکن است در این شهر

به مقصود برسیم؟... به محض ورود به اطاق، سرور و نشاط من مضاعف گشت... نشستیم، جوان فرمود، آفتابه و لگن آوردند... با دست مبارک خود آب ریختند و من دست و پایم را شستم. بعد ظرفی از شربت برای من آوردند. آن گاه فرمودند سماور و چای حاضر نمایند و چای به من مرحمت کردند. پس از آن، اجازه خواستم مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزدیک است، همراهان منتظر من هستند... فرمودند، ناچار وقتی که به آن‌ها وعده دادی کلمه انشاءالله را بر زبان راندی، از قرار معلوم مشیت خدا به رفتن تو قرار نگرفته، بنابراین، از خلف وعده بیمناک مباش. متانت و وقار آن بزرگوار طوری بود که چیزی نتوانستم بگویم. برخاستم، وضو گرفتم به نماز مشغول شدم. ایشان نیز پهلوی من به نماز ایستادند. در بین نماز به این پیش آمد خود فکر می نمودم و قلباً مناجات می کردم و می گفتم، خدایا تاکنون در جستجوی حضرت موعود کوتاهی نکرده‌ام ولیکن هنوز به مقصود نرسیده‌ام و حضرت موعود را نیافته‌ام، تو ظهور او را وعده فرموده‌ای و تخلف در وعده تو نیست". (مطالع الانوار - چاپ دهلی نو ص ۴۰ تا ۴۳)

باری، نبیل زرنندی دنباله رویداد را از قول ملّا حسین چنین آورده است: "این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی الأولى سال ۱۲۶۰ هجری بود. نیم ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من به مکالمه پرداخت و از من سؤال فرمود، بعد از جناب سید کاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست؟ عرض کردم، مرحوم سید در اواخر حال سفارش می فرمودند که بعد از وفاتشان هر یک از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف به جستجوی موعود محبوب پردازد... سؤال فرمودند، آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی بخصوص معین فرموده‌اند یا نه؟ عرض کردم، آری. می فرمود، حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است... سن مبارکش وقتی که ظاهر می شود کمتر از بیست و متجاوز از سی سال نیست، دارای علم الهی

است، قامتش متوسط است، از شرب دخان بر کنار و از عیوب و نواقص جسمانی منزّه و مبرّأ است. میزبان محترم لمحهای سکوت فرمود، سپس با لحن بسیار متین فرمودند، نگاه کن، این علامات را که گفتی در من می‌بینی؟... سراپای مرا حیرت و دهشت فرو گرفت و با کمال ادب عرض کردم، حضرت موعود نفس مقدّسهٔ قدسیّه‌ای است که رتبه‌اش از همه بالاتر است، دارای قدرت فوق العاده و قوّت فائقهٔ عظیمه است، علامات مخصوصه بسیار دارد. از جمله علم آن بزرگوار بی نهایت است. سید مرحوم در بارهٔ علم موعود اغلب می‌فرمود، علم من نسبت به علم آن حضرت مانند قطره نسبت به دریاست که از طرف خدا به حضرتش عنایت شده... هنوز گفتار خود را تمام نکرده بودم که بی‌اختیار ترس و شرمساری مرا فرو گرفت... از گفته پشیمان شدم و خودم را سرزنش کردم... قلباً با خدا عهد کردم که اگر آن بزرگوار مجدّداً این موضوع را مورد بحث قرار دهد، با کمال خضوع عرض کنم، اگر حضرت موعود شما هستید، دعوت خود را تأسیس فرمائید تا مرا از قید انتظار تشرّف به حضور موعود خلاصی بخشید..."

"وقتی که می‌خواستم به راه طلب قدم گذارم و به جستجوی موعود بپردازم، دو مسئله را پیش خود علامت صدق ادّعای مدّعی قائمیت قرار دادم. یکی رساله‌ای بود که شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و تعلیم باطنیّهٔ حضرت شیخ و سید مرحوم بود. تصمیم داشتم هر کس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حلّ فرماید به اطاعتش قیام نمایم و زمام امور خود را بدو سپارم. دوم آن که سورهٔ مبارکهٔ یوسف را به طرزی بدیع که نظیر آن را در مؤلّفات و کتب نتوان یافت، تفسیر فرماید. انجام این مهمّ دلیل صدق ادّعای آن مدّعی است... من سرگرم این افکار بودم، میزبان بزرگوار من فرمود، درست دقت کنید، تمام صفات در من موجود است، چه مانع دارد که من شخص موعودی باشم که سید مرحوم فرموده؟... چاره‌ای جز تقدیم رسالهٔ معهوده ندیدم، آن را به

حضور مبارک گذاشتم... کتاب را برداشته بعضی صفحات آن را ملاحظه فرمودند. آن گاه کتاب را بسته به من متوجه شدند و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آن را بیان فرمودند... بعد فرمودند، اگر مهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود و لکن رحمت الهی شامل تو گردید، خدا باید بندگان خود را امتحان کند، بندگان را روا نیست که با موازین مجعوله خود خدا را آزمایش کنند. اگر من مشکلات ترا شرح و بسط نمی‌دادم، آیا دلیل بر نقص علم من بود؟ کلاً و حاشا. حقیقتی که در قلب من تابنده و مشرق است، هیچ گاه به عجز و ناتوانی متّصف نشود... بعد فرمودند، اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است. پس قلم را برداشته و با سرعت خارج تصوّر سوره الملک را که اولین سوره آن تفسیر مبارک است نازل فرمودند. حلاوت صوت مبارک که در حین نزول آیات ترنّم می‌فرمودند بر قوت تأثیر کلمات مبارک‌اش می‌افزود، تا خاتمه سوره ابدأ توقّف نفرمودند. من همان‌طور نشسته بودم، گوش می‌دادم. صوت جان افزا و قوت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود. بالاخره برخاستم و با حیرت و تردیدی که به من دست داده بود، عرض کردم، اجازه بفرمائید مرخص شوم. با تبسم لطیفی فرمودند بنشینید، اگر حالا از این جا بیرون بروید، هر که شما را ببیند، خواهد گفت که این جوان دیوانه شده است. آن وقت دو ساعت و یازده دقیقه از شب گذشته بود. شب شصت و پنجم نوروز و... پنجم جمادی الأولى هزار و دویست و شصت هجری بود. بعد فرمودند، بعد از این در آینده، این شب و این ساعت از بزرگ‌ترین اعیاد محسوب خواهد شد. خدا را شکر کن که به آرزوی خود رسیدی و از رحیق مختوم آشامیدی. خوشا به حال اشخاصی که به این موهبت فائز شوند. سه ساعت از شب گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند... من گرفتار سحر بیان میزبان مهربان خودم بودم، نمی‌دانستم چه وقت و هنگام است. از دنیا بی‌خبر و همه چیز را فراموش کرده بودم، ناگهان صدای اذان صبح به گوشم رسید... آن شب خواب به

چشم من نیامد... بعد فرمودند، شما اوّل کسی هستید که به من مؤمن شده‌اید. من باب الله هستم و شما باب‌الباب. باید ۱۸ نفر به من مؤمن بشوند، به این معنی که ایمان آن‌ها نتیجه تفحص و جستجوی خود آن‌ها باشد بدون این که کسی آن‌ها را از اسم و رسم من آگاه کند، باید مرا بشناسند و به من مؤمن شوند..." (مطالع الانوار چاپ دهلی نو ص ۴۳ تا ۵۲)

باری، شب پنجم جمادی الأولى سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۳ ماه می ۱۸۴۴ میلادی) در تاریخ امر بدیع از اهمیت و اعتبار والایی برخوردار است. در این شب، امر بدیع زاده شد و دور بهائی آغاز گردید و حضرت عبدالبهاء نیز در سپیده دم آن شب تاریخی در طهران چشم به جهان گشود.

حضرت باب در کتاب بیان فارسی، أمّ الکتاب آئین بابی نازل شده در قلعه ماکو به سال ۴-۱۲۶۳ ه.ق (۸-۱۸۴۷ م.)، باب هفتم از واحد دوم در باره تاریخ اظهار امر خود، چنین می‌فرمایند: "و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الأولى سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود، اول یوم قیامت قرآن بود" (انتهی)

باری، هنگام طلوع آفتاب، ملّا حسین خانّه حضرت باب را ترک می‌کند و نزد دوستان خود باز می‌گردد. او زان پس برای شاگردان سید مرحوم بساط تدریس می‌گستراند و همه را از نطق و بیانش در حیرت و شگفتی می‌آورد، در حالی که از سر چشمه و منبع آن ناآگاه بودند.

نبیل زرنندی از قول ملّا حسین چنین می‌نویسد: "صبح، هنگام طلوع آفتاب که از منزل حضرت باب مراجعت کردم، دیدم ملّا علی بسطامی با دوازده نفر از همراهانش وارد مسجد ایلخانی شدند... چند روز از این مقدمه گذشت. یک شب ملّا علی به من گفت... ما تو را به اندازه‌ای صادق

و راستگو می‌دانیم که اگر خودت ادعا می‌کردی که قائم موعود هستی، بدون درنگ ادعای ترا قبول می‌کردیم. ما خانه‌های خود را رها کردیم و به جستجوی قائم موعود پرداخته‌ایم. تو اول کسی هستی که به این کار مهم اقدام کرده‌ای. من و رفقایم ترا پیروی کرده‌ایم... با این همه چه طور است که تو این طور راحت نشسته و دست از تجسس و طلب کشیده و مجلس درس را آراسته‌ای؟ خواهشمندیم حقیقت قضیه را اظهار کنی و ما را از شک و ریب نجات بخشی. ملّا حسین در جواب ملّا علی فرمودند، چنان می‌نماید که همراهان شما سکون و سرور مرا به واسطه شهرت و اعتباری می‌دانند که در این شهر برای من حاصل شده است. ولی این طور نیست. زیرا دنیا و آن چه در آن موجود است، هرگز ممکن نیست حسین بشرویه‌ای را از محبوبش غافل سازد... آتش محبت او که در قلب من شعله‌ور است هیچ گاه خاموش نشود تا آن که خونم در راهش ریخته شود و شما انشاءالله آن روز را خواهید دید. الحمدلله که به صرف فضل و کرم خویش ابواب رحمتش را بر رخسار ملّا حسین گشوده است. من نظر به امر و فرمان آن حضرت در این شهر به تدریس مشغول شده‌ام تا به این واسطه مطابق دستور مبارکش آن حقیقت مخفی و مستور ماند... ملّا علی یقین کرد که ایشان به گنج مقصود پی برده‌اند. با چشمان اشک آلود... حقیقت قضیه را جويا شد. ملّا حسین گفت، من در این خصوص چیزی نمی‌توانم اظهار کنم. امیدوار به فضل خدا باش مگر خود او تو و همراهانت را هدایت کند..." (مطالع الانوار - چاپ دهلی نو - ص ۵۴ و ۵۵)

باری، چیزی نگذشت که ملّا علی بسطامی و همراهانش هر کدام به گونه‌ای حضرت باب را شناختند و در مدت کمتر از دو ماه هیچ‌ده نفر حروف حیّ که اراده آن حضرت بود، تکمیل گردید. از میان آنان تنها طاهره قرّة‌العین بود که به حضور حضرت باب مشرف نگردید. او چون دانست که شوهر خواهرش میرزا محمد علی قزوینی عازم سفر است،

نامه‌ای سر به مهر به او داد و از او خواست که اگر حضرت موعود را بیابد آن را تقدیم دارد و این بیت شعر را از طرف او عرض کند:

"لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ وَ شُعَاعُ طَلَعَتِكَ اعْتَلَى

ز چه رو اَلْسَتْ بِرَبِّكُمْ نَزْنِي، بزن که بلی بلی "

واژه "حی" به معنای زنده است و این کلمه بدون احتساب تشدید از لحاظ حساب ابجدی برابر با عدد هیجده است (ح=۸ و ی=۱۰). به سخن دیگر "حروف حی" به معنای هیجده نفر مؤمنین نخستین به حضرت باب است.

حضرت باب در کتاب بیان فارسی، باب پانزدهم از واحد هشتم در این باره چنین می‌فرمایند: "و همچنین مبدأ ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمّص ایمان را پوشیده تا آن که واحد اول تمام شد."

توضیح آن که: مراد از "حرف سین"، جناب باب الباب، مآل حسین بشرویه‌ای و مقصود از "حرف با" خود حضرت باب و منظور از "حروف بسمله" عبارت "بسم الله الرحمن الرحيم"، نخستین عبارت قرآن مجید است که شمار حروف آن نوزده است. و مراد از "واحد اول"، خود حضرت باب و هیجده نفر حروف حی است. (کلمه "واحد" به حساب ابجدی برابر است با عدد نوزده: و=۶- الف=۱- ح=۸- د=۴، و جمع آن: ۱۹)

در این جا نا گفته نماند که همه هیجده نفر حروف حی از پیروان مکتب شیخیه بوده‌اند.

باری، حضرت باب پس از تکمیل شمار حروف حی، هر یک را برای انتشار و ابلاغ آئین نوین به سویی مأمور و برای اجرای خدمت و وظیفه‌ای ویژه و مخصوص نامزد نمود و به هنگام وداع و خداحافظی، خطاب به آنان از جمله بیاناتی بدین مضمون اظهار فرمود: "ای یاران عزیز من، شما در این ایام حامل پیام الهی هستید. خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمائید. به واسطه

صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوّت و نورانیت ربّانی گردید. تمام اعضای جسد شما باید برای ارتفاع مقامات شما شهادت دهند و به طهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردند... انقطاع شما باید به درجه‌ای باشد که در هر شهری برای تبلیغ امرالله داخل شوید، از مردم آن شهر به هیچ وجه اجر و مزدی توقع نداشته باشید، غذا و طعام طلب نکنید و هنگامی که از آن شهر می‌خواهید خارج شوید گرد کفش‌های خود را هم بتکانید تا چنان چه منقطع و طاهر وارد آن شهر شدید، همان طور خارج گردید... ای حروف حیّ، ای مؤمنین من، یقین بدانید که عظمت امروز نسبت به ایام سابق، بی‌نهایت بلکه قابل قیاس نیست. شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و به اسرار امرش آگاه شدید، کمر همت محکم کنید... و قلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک کنید و به اخلاق الهی خود را مزین و آراسته نمایید. به واسطه اعمال نیک به حقانیت کلمه الله شهادت دهید... شما حروف اولیه هستید که از نقطه اولی منشعب شده‌اید. شما چشمه‌های آب حیاتید که از منبع ظهور الهی جاری گشته‌اید. از خداوند بخواهید که شما را حفظ نماید تا آمال دنیوی و شؤون جهان، طهارت و انقطاع شما را تیره و آلوده نکند و حلاوت شما را به مرارت تبدیل ننماید. من شما را برای روز خداوند که می‌آید تربیت و آماده ساخته‌ام و می‌خواهم که اعمال شما در مقعد صدق عند ملیک مقتدر، قبول افتد. راز و اسرار یوم الله که خواهد آمد، امروز مکشوف نیست. طفل تازه متولد آن روز مقامش از بالغین این امر ارجمندتر است و جاهل آن ظهور درجه‌اش از عالم این روز بالاتر. اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم ثابت و قلب بی‌آلایش راه را برای آمدن روز خدا مهیا و مسطح کنید. به ضعف و عجز خود نظر نکنید، به قدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید... به نام خداوند قیام کنید، به خدا توکل نمایید و به او

توجه کنید و یقین داشته باشید که بالأخره فتح و فیروزی با شما خواهد بود" (مطالع الانوار- چاپ دهلی نو- ص ۷۳ تا ۷۶)

باری، این ارواح مجرّمه پس از شنیدن نصایح و اندرزهای حضرت باب، با قلبی آرام و مطمئن و روحی پر شور و انجذاب و اراده‌ای آهنین و خلل ناپذیر در اجرا و تنفیذ اهداف و خواسته‌های آن حضرت و انجام مأموریت بزرگ روحانی خویش بپا خاستند و در سراسر ایران و عراق عرب منتشر و پراکنده شدند و هم گام و هم آواز با دیگر بابیان، در برابر سیل حوادث ناگوار و مخالفت و دشمنی مخالفان و دشمنان که در قلع و قمع و نابودی و ریشه‌کنی آنان، رفته رفته صف آرای می‌نمودند، پایمردی و ایستادگی و جانفشانی کردند و با رفتار و کردار عاشقانه خود صفحات درخشانی در تاریخ آئین نوین گشودند و شور و غوغا و هنگامه و آشوبی بپا ساختند که آوازه‌اش نه تنها در زادگاهش بلکه در ممالک هم جوار و فراسوی آن، در کشورهای مغرب زمین نیز، طنین انداز گردید.

در این میانه، حضرت باب، ملّا حسین را به مأموریت ویژه‌ای فرستادند و آن رفتن به طهران و تقدیم امانت آن حضرت به میرزا حسینعلی نوری (که بعداً بهاء‌الله نامیده شدند) بود.

ملّا حسین به امر حضرت باب، در آغاز راهی اصفهان و کاشان و قم شد و به تبلیغ و انتشار آئین جدید پرداخت و پس از آن به سوی طهران رهسپار گردید و امانت حضرت باب را که مکتوبی در پارچه پیچیده شده بود، وسیله‌ی یکی از آشنایان حضرت بهاء‌الله به نام ملّا محمد معلّم نوری، به ایشان رسانید.

حضرت بهاء‌الله چنان که در تاریخ نبیل آمده است: "بعد از قرائت چند فقره به برادر خود توجه نموده، گفتند، موسی (که بعداً به کلیم ملقب گردید)، چه می‌گویی؟ آیا هر کس به حقیقت قرآن نائل باشد و این کلمات را از طرف خدا نداند، از راه عدالت و انصاف بر کنار نیست؟"

(مطالع الانوار- چاپ دهلی نو- ص ۸۶)

باری، حضرت باب پس از فرستادن حروف حیّ به اطراف، با نهایت بی‌صبری و اشتیاق منتظر دریافت خبر مسرت انگیز از سوی ملّا حسین بودند تا آن که مژدهٔ انجام مأموریت آن پیک امین و رسیدن امانت ویژه به دست حضرت بهاء‌الله، واصل گردید. از این رو، با روحی شاد و قلبی آسوده و آرام در شعبان سال ۱۲۶۰ هجری قمری (سپتامبر ۱۸۴۴ میلادی) راهی زیارت خانهٔ خدا و اعتاب مقدّسه در مکه و مدینه گردیدند. در این سفر ملّا محمدعلی بارفروشی، آخرین حرف حیّ (که پس از آن به "قدّوس" ملقب گردید) و مبارک، غلام حبشی آن حضرت، همراه بودند.

در این سفر، حضرت باب به میرزا محیط کرمانی که یکی از پیروان و طرفداران معروف مکتب شیخیه شمرده می‌شد و حتّی خود را بالاتر و عالم‌تر از حاجی محمد کریم خان کرمانی که پس از درگذشت سید کاظم رشتی، خود را قائد و پیشوای مکتب شیخیه به شمار آورده بود، می‌دانست، اظهار امر و اتمام حجّت و برهان فرمودند و همچنین با فرستادن توقیعی به وسیلهٔ قدّوس به شریف مکه، او را به آئین جدید خداوندی دعوت نمودند. افزون بر این، به نفوس دیگر از حاجیان و زائران خانهٔ خدا، امر خود را گوشزد فرمودند و سرانجام با همراهان در ماه صفر ۱۲۶۱ هجری قمری (مارچ ۱۸۴۵ میلادی) به سوی شیراز رهسپار شدند.

در این هنگام، از سوی، خبر بازگشت حضرت باب، جوش و خروش و هنگامه‌ای در میان مردم شیراز بر پا کرد و از سوی دیگر، قیام پیروان آن حضرت در تبلیغ و بلند آوازه ساختن کلمهٔ الهی در نقاط دیگر نیز، مایهٔ افروزش آتش افروختهٔ یزدانی گردید و در زمانی کم‌تر از دو سال، انظار و افکار دوست و دشمن را متوجّه عظمت و اهمّیت آئین جدید ساخت. از این رو، علما و فقها به پشتیبانی ارکان حکومت و تودهٔ عظیم ملت همه با هم، یک صدا و هم آواز بپا خاستند و با یک دیگر هم پیمان و هم

داستان شدند که با تمام قوی بر ریشه کن ساختن درخت آئین نورسته یزدانی دست به کار شوند و نهضت تازه را که مؤسس و بنیان گذارش را کافر و مدعی کاذب بر می‌شمردند، از پهنه روزگار محو و نابود سازند.

باری، چون بازگشت حضرت باب از حجاز به بوشهر به گوش حسین خان نظام الدوله، حاکم فارس رسید، گروهی از مأموران را برای دستگیری آن حضرت روانه ساخت. آنان در میانه راه با حضرت باب روبرو شدند و با نهایت ادب و احترام به شیراز آوردند و به دارالحکومه بردند. در آن جا، به فرموده حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح: "حاکم فارس... در محضر علما و فضلا توبیخ و عتاب نمود، زبان بازخواست گشود. و چون باب رد توبیخ نمود و مقاومت عظیم، به اشاره رئیس لطمه شدید زدند و اهانت و تحقیر نمودند به قسمی که عمامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد. در ختم مجلس قرار مشورت دادند و به ضمانت و کفالت خال، حاجی سید علی (مراد: دایی میانه حضرت باب ملقب به خال اعظم)، به خانه روانه نمودند و منع از ملاقات خویش و بیگانه" (چاپ: مؤسسه مطبوعات امری آلمان - سال ۱۵۸ بدیع - ۲۰۰۱ میلادی

- ص ۴)

نا گفته نماند که به نوشته نبیل زرنندی: "اول کسی که بعد از حروف حیّ در شیراز به امر الهی اقبال کرد، همین جناب خال است" (مطالع الانوار - چاپ دهلی نو - ص ۱۲۲)

باری، آن حضرت به اراده الهی از آسیب و گزند حوادث در شیراز دور و بر کنار ماندند و در رمضان ۱۲۶۲ ه.ق. (سپتامبر ۱۸۴۶ میلادی)، رهسپار اصفهان گردیدند. در اصفهان چندی نگذشت که علما و روحانیون از سویی، توجه مردم را به آن حضرت مشاهده نمودند و از سوی دیگر حمایت و پشتیبانی منوچهر خان معتمد الدوله، حکمران مقتدر آن سامان و همچنین خلوص و خضوع امام جمعه، میرسید محمد سلطان العلماء را نسبت به ایشان دیدند. از این رو، آتش تعصب و

کینه‌شان افروخته شد و به پریشان ساختن افکار و اذهان مردم پرداختند و نسبت کفر و ضلال دادند تا آن جا که مراتب را به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم وقت به شکایت بردند و به حکایت گفتند که از این رهگذر، به زودی مردم دین آباء و اجدادی خود را رها کنند و به گمراهی و ضلالت افتند. سر انجام، کار به جایی رسید که علماء انجمن آراسند و به صدور فتوای قتل حضرت باب مبادرت ورزیدند.

باری، پس از درگذشت منوچهر خان معتمد الدوله که زیرکانه و ماهرانه حضرت باب را برای مدت چهار ماه از گزند دشمنان دور و برکنار نگاه داشت، برادر زاده او گرگین خان، مراتب اقامت آن حضرت را در عمارت سر پوشیده صدر، معروف به عمارت خورشید که اقامتگاه ویژه منوچهر خان معتمد الدوله در اصفهان بود، بی درنگ به محمد شاه گزارش داد. محمد شاه نیز در دم دستور صادر کرد که آن حضرت را برای آن که سر و صدایی به راه نیفتد و شور و آشوبی بر پا نشود، به طور پنهانی به طهران اعزام دارد.

حضرت باب در آپریل ۱۸۴۷ میلادی (ربیع الثانی ۱۲۶۳ ه.ق.) همراه مأموران وارد کاشان شدند و چند روز بعد به سوی قم حرکت نمودند ولی به شهر وارد نشدند و از کنار شهر گذشته به قریه کنار گرد نزدیک طهران رسیدند. در این جا، ناگفته نماند که در کاشان، حاجی میرزا جانی کاشانی اول مؤمن آن شهر به امر بدیع، با دادن انعام به محمد بیگ چاپارچی و سوارانش، از موهبت پذیرایی از حضرت باب در منزل خود به مدت سه شبانه روز برخوردار گردید و جمعی از مؤمنین و غیر مؤمنین، و علما و تجار آن سامان نیز، به دیدار آن حضرت فائز گردیدند. باری، در قریه کنارگرد، از حاجی میرزا آقاسی دستور آمد که آن حضرت به قریه گلین رفته و تا دستور بعدی در آن جا بمانند.

حضرت باب مدت دو هفته در قریه مزبور اقامت نمودند و توقیعی نیز خطاب به محمد شاه نازل فرموده و فرستادند و در آن از ظلم و ستم

حسین خان نظام الدوله، حاکم فارس و عدالت و رأفت منوچهر خان، حاکم اصفهان نگاشتند و از او خواستند که آن حضرت به طهران بیایند و در مجلسی برای محاجّه و مباحله با علما حضور یافته و صحبت و گفتگو نمایند تا راستی از ناراستی و حق از باطل جدا و فارق گردد. اما حاجی میرزا آقاسی از بیم آن که مبادا این دیدار سبب نفوذ امر آن حضرت در قلب محمد شاه شود و مقام و جایگاه او را به خطر اندازد، شاه را از قیام علما و روحانیون و هجوم عامّه مردمان بیم و هشدار داد و آمدن ایشان را به طهران صلاح و مصلحت مُلک و ملت ندید. از این‌رو، محمد شاه از ترس بروز خطر، نامه‌ای به آن حضرت نگاشت و نیز دستور داد که مأموران، حضرت باب را به شهر ماکو در ایالت آذربایجان همراهی کنند. و این است متن نامه محمد شاه:

"جناب فضائل و معارف نصاب، حقائق آداب، سُلالة الأطیاب، قُدوة الأحباب، آقا سید علی محمد سلّمه الله تعالی را با علامات رأفت آیات مشهود می‌داریم که ذریعه آن جناب ملحوظ نظر التفات اثر شده، از مسطورات آن که مشتمل به دعا گویی دولت قاهره بود، آگاهی حاصل آمد. التفات ما نسبت به اهل ایران عموماً شامل است خصوصاً در حق آن جناب که از خانواده جلیله سادات و اهل علم است. در باب ملاقات آن جناب که خواهش نموده بود، چون این روزها موکب همایون در جناح حرکت می‌باشد، مقدور نمی‌شود که آن جناب را به طور شایسته ملاقات نمائیم. آن جناب به ماکو رفته چندی در آن جا توقف و استراحت نماید و به دعای دولت قاهره پردازد. به عالیجاه مقرب الخاقان علیخان نیز مقرر داشته‌ایم که در هر حال توقیر و احترام آن جناب را مرعی داشته، مراقب باشد. انشاءالله تعالی موکب همایون مراجعت به دارالخلافة فرمایند، آن وقت آن جناب را خواسته به تفصیل ملاقات حاصل خواهد شد و قراری درست در امور آن جناب خواهیم داد. البتّه از این جهت دل آزرده نشده همه اوقات مقاصد خود را اظهار داشته ذات اقدس پادشاهی را از دعای

خیر فراموش ننمائید. حُرُوفی شَهْرِ رِبیع الثَّانی ۱۲۶۳. محلّ مهر خورشید
نمای مبارک" (کتاب "زندگانی حضرت باب- تألیف- ابوالقاسم افغان-
چاپ آکسفورد، انگلستان سال ۲۰۰۰- ص ۲۴۹)

باری، به فرمان محمد شاه و صدر اعظم، حضرت باب بدین گونه در ماه
ربیع الثانی ۱۲۶۳ ه.ق. برابر با آپریل ۱۸۴۷ میلادی، از قریه کَلین همراه
مأموران سوار به سوی تبریز رهسپار شدند. در این سفر تنها دو نفر از
مؤمنین، آقا سید حسین یزدی از حروف حیّ و کاتب آن حضرت و
برادرش، همدم و همراه بودند. دستور صدر اعظم آن بود که مأموران
نگذارند که حضرت باب داخل شهرهای میان راه شوند.

حضرت باب با همراهان به شهر تبریز رسیدند. به هنگام ورود، هیجان
عجیبی در میان مردم شهر برانگیخته شد و گروه انبوهی در کوچه‌ها و
گذرگاه‌ها برای دیدن کسی که در باره‌اش سخن‌ها شنیده بودند، گرد
آمدند و شماری از مؤمنین به آن حضرت نیز، به دیدار فائز شدند. برخی،
تجلیل می‌کردند و تحیّت و درود و شادباش می‌گفتند و بعضی هم
تعصّب ورزیده، سخنان زشت و ناستوده بر زبان می‌راندند. این شور و
هیجان برای دیدار آن حضرت به گونه‌ای بالا گرفت که علما و روحانیون
به ناگزیر مردم را از دیدار بر حذر داشتند و هشدار دادند.

اقامت حضرت باب در تبریز چهل شبانه‌روز به طول انجامید و سپس به
همراهی مأموران به شهر ماکو رفتند و در قلعه‌ای زندانی گردیدند. مدت
زندانی بودن حضرت باب در قلعه ماکو نه ماه بود. شهر ماکو در شمال
غرب ایران در آذربایجان نزدیک مرز روسیه و عثمانی در آن زمان و
حاکم و مرزبان آن، علی‌خان ماکویی از اهل تسنّن، بود. تبعید و سرگونی
آن حضرت به این نقطه مرزی دلایلی چند در بر داشت. نخست آن که
نقطه‌ای بسیار دور از پایتخت بود و دوم آن که بیشتر مردم آن سنّی
مذهب و یا درویش مسلک و گروهی نیز از ارامنه بودند و نسبت به
شیعیان دشمنی ابراز می‌داشتند. افزون بر این، حاجی میرزا آقاسی به

علی خان سردار دستور شدید و غلیظ صادر نموده بود که با حضرت باب به خشونت رفتار کند و به کسی اجازه دیدار و گفتگو با ایشان را ندهد. حضرت باب در توقیع مفصل خود خطاب به محمدشاه از جمله در باره سجن ماکو چنین می‌فرماید:

"قسم به سید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستیم، اول کسی که بر من رحم خواهد کرد، حضرتت می‌بود. در وسط کوهی قلعه‌ای است، و در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است به دو نفر مستحفظ و چهار سگ. حال تصوّر فرما چه می‌گذرد" (مجموعه "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی" - مؤسسه ملی مطبوعات امری - سال ۱۳۴ بدیع - ص ۱۶)

علی خان ماکویی که در آغاز به دیده پستی و خواری به حضرت باب می‌نگریست و با نهایت خشونت و تندی با اصحاب آن حضرت رفتار می‌نمود، بر اثر مشاهده رؤیایی صادقه و ملاحظه کرامات از آن حضرت، سر انجام خاضع و خاشع گردید. حضرت باب در دوره نه ماهه سجن ماکو مقام قائمیت و مظهریت خویش را در آثار نازله به تصریح اعلام و قوانین و احکام آئین نوین را به تفصیل وضع فرمودند. از اهم آثار نازله از قلم مشکبار آن حضرت در این دوره می‌توان به کتاب بیان عربی و کتاب بیان فارسی، أم الكتاب آئین بابی و نیز کتاب دلائل سبعه اشاره نمود. باری، بسیاری آمد و شد و تشرّف مؤمنان به حضور حضرت باب در ماکو، مایه آن گردید که علمای آذربایجان از صدراعظم درخواست نمایند که آن حضرت را به جایی دیگر فرستد. در نتیجه دستور صادر شد و حضرت باب را از قلعه ماکو به قلعه چهریق که از قلم آن حضرت به "سجن شدید" نامیده شد، در جمادی الأولى ۱۲۶۴ ه.ق. (آوریل ۱۸۴۸ میلادی) جا به جا کردند. (شهر چهریق در غرب ایران در آذربایجان، نزدیک مرز ترکیه کنونی و عثمانی پیشین)

حاجی میرزا آقاسی در این اندیشه و خیال بود که تبعید و سرگونی حضرت باب به چهریق، مایهٔ خاموشی چراغ امر بدیع خواهد گردید. از این‌رو، به یحیی خان گُرد که از اکراد سنی مذهب و برادر یکی از زنان محمدشاه بود، دستور داد که مانند علی‌خان ماکویی با حضرت باب رفتار نکند، بلکه کمال درشت‌خویی و سخت‌گیری را نسبت به ایشان و پیروانشان مجری دارد. اما یحیی خان، حاکم و مرزبان چهریق نیز با گذشت زمان به مقام والای حضرت باب پی برد، به گونه‌ای که گماشتهٔ خود را برای انجام خدمت به آن حضرت برگمارد و بابیان را نیز اجازت داد که از دیدارشان برخوردار گردند.

باری، انتشار سریع و روز افزون آئین جدید در ایالت آذربایجان و روی آوردن مردم از طبقات گوناگون در دیگر نقاط ایران، دشمنان امر الهی، بویژه علمای آن سامان را بر آن داشت که از حکومت مرکزی خواستار مجازات و کیفر آن حضرت شوند. از این‌رو، پس از گذشت سه ماه از اقامت حضرت باب در قلعهٔ چهریق، حاجی میرزا آقاسی فرمان داد که ایشان را به تبریز ببرند. مأمورین حکومت حضرت باب را از راه ارومیه به تبریز بردند. ملک قاسم میرزا پسر فتحعلی شاه و عموی محمد شاه، حاکم ارومیه بود. او شاهزاده‌ای بود اهل فضل و کمال و حضور آن حضرت را مغتنم شمرد و از محضرش استفاضه نمود. مردم شهر نیز با کمال احترام با حضرت باب روبرو شدند و برای زیارت و دیدارش از یکدیگر پیشی و سبقت می‌گرفتند. در همین شهر ارومیه بود که آقا بالابیک شیشوانی (که سال‌ها بعد توسط جناب میرزا علی‌محمد ورقای شهید به آئین بهائی مؤمن گردید)، نقاش باشی ملک قاسم میرزا، با کسب اجازه از حضرت باب تصویر قلمی آن حضرت را نقاشی نمود. این نقاشی که به نوع سیاه قلم ترسیم شده، یگانه تصویری است که از حضرت باب به یادگار مانده است. این نسخهٔ اصل و دو نسخهٔ دیگر که نقاش باشی مزبور بعداً به درخواست جناب میرزا علی‌محمد ورقای یزدی

شهید با کسب اجازه از حضرت بهاءالله از روی نسخه اصل نقاشی کرده بود، به ترتیب در زمان حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به ارض اقدس فرستاده گردید. در این جا ناگفته نماند که نقاش باشی نامبرده یک نسخه هم برای جناب ورقا ترسیم کرده بود که پس از دستگیری ایشان در سال ۱۳۱۳ ه.ق. (۱۸۹۵ م.) در زنجان در جعبه اوراقشان توسط مأمورین حکومت ضبط گردید.

حضرت بهاءالله در لوح مورخ ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۰۶ ه.ق. به امضاء خادم (میرزا آقاچان کاشانی ملقب به خادم الله، کاتب آن حضرت) خطاب به جناب ورقای شهید چنین می‌فرمایند: "... و این که ذکر جناب نقاش باشی علیه بهاءالله الابهی و اراده ایشان را فرمودند، در ساحت امنع اقدس عرض شد. قوله تبارک و تعالی: نِعَمَ ما اَرَادَ. لله الحمد اثر و ثمر و عمل ایشان امام وجه حاضر. فی الحقیقه این عمل ایشان لا عدل له است و الی ابدالآباد در کتاب الهی مخلد گشته و اذن می‌دهیم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آن جناب و یک دو نفر از اولیاء بنگارد... معدود آن جائز، اگر زیاد شود محبوب نه و وجهش معلوم است..." (کتاب "حضرت باب" - تألیف: دکتر نصرت الله محمد حسینی - چاپ کانادا ص ۳۷۲ و ۳۷۳)

باری، حضرت باب پس از ده روز اقامت در شهر ارومیه (که در سال ۱۳۱۴ شمسی در زمان رضاشاه پهلوی، به رضائیه، نام‌گذاری شد) به همراه مأموران حکومتی برای دومین بار وارد شهر تبریز شدند.

محاكمة حضرت باب در تبریز

پس از ورود حضرت باب به شهر تبریز در ماه جولای ۱۸۴۸ میلادی (شعبان ۱۲۶۴ ه.ق.)، دو باره شور و غوغایی در میان مردم پدیدار گردید. آنان از هر سو روی می‌آوردند تا از دیدار آن حضرت برخوردار شوند. از این‌رو، مأموران حکومت این بار، اقامتگاه حضرت باب را در بیرون از دروازه شهر قرار دادند. هیچ کس اجازه نداشت که به حضور آن حضرت برسد، جز کسانی که خود ایشان فرا می‌خواندند.

باری، هدف از آوردن حضرت باب به دستور حاجی میرزا آقاسی به تبریز دو باره، این بود که مجلس محاکمه‌ای با حضور ولیعهد و حکمران ایالت آذربایجان، ناصرالدین میرزا و علماء بلند پایه و صاحب نام در دارالحکومه تشکیل شود تا با توهین و تحقیر و سرانجام تکفیر و محکومیت آن حضرت، این آتش افروخته فرو نشیند و این آواز برآمده به سکوت و خاموشی گراید و این شور و آشوب و هیجان عمومی، آرامش و سکون پذیرد.

حضرت باب پس از ورود به مجلس و گفتن سلام و درود، به دور تا دور نگریستند و چون از روی عمد و دانسته برای نشستن جایی معین نکرده بودند، آن حضرت با کمال وقار و اطمینان در جایی که برای اعزاز و احترام ناصرالدین میرزا در سمت چپ او خالی گذارده بودند، نشستند. ریاست مجلس محاکمه با ملا محمود نظام العلماء، معلم ناصرالدین میرزا بود. عظمت و وقار حضرت باب مایه آن شد که حاضران چندی سکوت و خاموشی پیشه کنند.

به نوشته نبیل زرنندی: "بالاخره نظام العلماء سکوت را بر هم زد و از حضرت باب سؤال کرد، شما چه ادعایی دارید؟ حضرت باب سه مرتبه

فرمودند: "من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید و چون اسم او را می‌شنوید، از جای خود قیام می‌کنید و مشتاق لقای او هستید و عَجَلَ اللهُ فَرَجَهُ بر زبان می‌رانید. به راستی می‌گویم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است..." همه حضار را ترس و خوف احاطه کرد، سرها را پائین انداختند، سیمای همه تغییر کرد، رنگ همه زرد شد. ملّا محمد ممقانی... با وقاحت تمام گفت، ای جوان بدبخت شیرازی، عراق را خراب کردی، حالا آمده‌ای که آذربایجان را خراب کنی؟ حضرت باب فرمودند: جناب شیخ، من به میل خود این جا نیامده‌ام، شماها مرا احضار کردید و به این مجلس دعوت نمودید! ملّا محمد بر آشفت و گفت، ای پست‌ترین پیروان شیطان، ساکت باش! حضرت باب فرمودند، "یا شیخ، آن چه از قبل گفتم، باز هم می‌گویم". نظام العلماء... به حضرت باب رو کرد و گفت، شما مدعی مقام بزرگی هستید، باید دلیل قاطعی بر صدق ادعای خود اقامه نمایید. حضرت باب فرمودند: "اقوی دلیل و برهان مهم بر صحت دعوت حضرت رسول الله آیات الهی بود... خداوند این دلیل محکم و برهان متقن را برای اثبات صحت ادعای خود به من عنایت فرموده است..." نظام العلماء گفت، خوب است در وصف این مجلس مانند آیات قرآن آیاتی بفرمائید... فرمودند... ملّا محمد ممقانی فریاد بر آورد که اعراب کلمه را خطا گفتی، تو که از قواعد نحو بی‌خبری، چگونه قائم موعود هستی؟ حضرت باب فرمودند: "در آیات قرآنی نیز رعایت قواعد نحویه نشده، زیرا کلام الهی به مقیاس قواعد خلق سنجیده نمی‌شود، مردم باید تابع قوانین کلام الله باشند. در سیصد موضع قرآن خلاف قواعد نحویه نازل و مذکور است، ولی چون کلام الهی است، هیچ کس جرأت اعتراض ندارد و همه مسلمین قبول دارند" (مطالع الانوار- چاپ دهلی نو ص ۲۸۳ تا ۲۸۵)

حضرت عبدالبهاء در "مقاله شخصی سیاح": در باره مجلس محاکمه حضرت باب چنین می‌فرماید:

"سؤال از ادعای باب نمودند، دعوی مهدویت اظهار کرد که هیجان عظیمی بر پا شد. اجله علما به قوه قاهره از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریح چنان بود که شخص جوان سهل است، کوه البرز مقاومت نمی نمود. برهان طلبیدند، بدون تأمل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است. نکته نحوی گرفتند، احتجاج به قرآن نمود و اتیان به مثل، منافی قواعد نحو از آن بیان کرد." (چاپ آلمان ۱۵۸ بدیع - ۲۰۰۱ میلادی - ص ۱۲ و ۱۳)

و همچنین حضرت ولی امرالله، شوقی افندی در کتاب "قرن بدیع" (God Passes By) در این باره چنین می فرماید: "پس از صدور این حکم قاطع (مراد: صدور فرمان تشکیل مجلس محاکمه حضرت باب از سوی حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم)، فوراً علماء به ترتیب مجمعی عظیم مبادرت کردند و حضرت باب را به حضور در جلسه دعوت نمودند. و مقصدشان از این اجتماع که یکی از مهم ترین و حساس ترین لحظات دوره رسالت حضرت را تشکیل می دهد آن بود که آن وجود اقدس را محاکمه کنند و طلب دلیل و برهان نمایند و به زعم خویش بطلان دعوی آن مظهر احدیه را مدلل سازند و ریشه کفر و الحاد را از بیخ و بن براندازند. ولی بر خلاف انتظار، مجلس مذکور موجب تثبیت و استحکام امر حضرت گردید و فرصت مناسبی برای آن جوهر وجود فراهم آورد که بدون ستر و حجاب مقصد خویش را اعلان و مقام و دعوی مبارک را رسماً و علناً در آن مجمع عظیم در حضور مراجع شرع بیان نمایند" (چاپ کانادا - ۱۴۹ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی - ص ۷۵ و ۷۶)

باری، کوتاه سخن آن که، دیگران از حاضران در مجلس هم پرسش هایی در زمینه صرف افعال عربی و صیغه های آن نمودند و حضرت باب سرانجام، پس از تلاوت این آیات از قرآن: "سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (سوره صافات - آیات ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲ - یعنی: پاک و منزّه است پروردگارت، پروردگار با

قدرت و اقتدار، از آن چه در بارهٔ او می‌گویند. و درود و سلام بر پیامبران و حمد و سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است، به ناگهان از جا برخاستند و مجلس را ترک کردند.

نظام العلماء از رفتار ملّا محمد ممقانی و دیگران بر آشفت و گفت، این شخص مدّعی چه مقامی است و شما چه پرسش‌هایی از او می‌کردید؟ امّا ملّا محمد ممقانی خشم آلوده اظهار داشت که اگر اکنون مانع این جوان نشوید، به زودی زمام ریاست روحانی و اداری مملکت را به دست خواهد آورد و دیگر کسی از مردم به علما و مجتهدین توجّه و اعتنا نخواهد کرد. برگزاری مجلس محاکمهٔ حضرت باب در تبریز، اراده و خواستهٔ صدراعظم، حاجی میرزا آقاسی و علما را که نابودی آن حضرت و آئین نوین‌اش بود، برآورده نکرد، زیرا از سوی ولیعهد ناصرالدین میرزا در محکومیت حضرت باب حکمی صادر نگشت.

سرانجام، علما پس از مشورت و رایزنی، بر آن شدند که آن حضرت را چوبکاری کنند. امّا فرآشان حکومت انجام این وظیفه را نپذیرفتند و حاضر به چوبکاری نشدند. از این‌رو، میرزا علی‌اصغر، شیخ الاسلام تبریز که شیخی هم بود، خود در نمازخانهٔ خانهٔ خویش پاهای حضرت باب را چوبکاری نمود. چند روز پس از برگزاری مجلس محاکمه و چوبکاری، حضرت باب را دو باره به چهریق بازگشت دادند.

باری، تشکیل مجلس محاکمه در تبریز و چگونگی آن، سبب گردید که حضرت باب مقام قائمیت خود را در حضور ولیعهد محمد شاه، یعنی ناصرالدین میرزا و علمای بلند پایهٔ آن سامان، آشکارا اظهار و اعلان نمایند.

شهادت حضرت باب

حضرت باب دو سال و سه ماه از سال‌های پایان زندگانی در قلعهٔ چهریق زندانی بودند (جُمادى الأولى ۱۲۶۴ تا شعبان ۱۲۶۶ ه. ق. - آپریل ۱۸۴۸ تا جون ۱۸۵۰ میلادی). غم انگیزترین رویدادها در این برههٔ کوتاه رخ داد. شهادت اصحاب در واقعهٔ قلعهٔ طبرسی در مازندران و در نیریز در فارس و آغاز گرفتاری مؤمنان در زنجان و رویداد شهادت شهدای سبعةٔ طهران و از جملهٔ آنان حاج سید علی شیرازی، دایی میانهٔ آن حضرت ملقب به خال اعظم، تأثیر ناگواری بر جسم و جانش گذارد و آن حضرت را به سختی آزرده و دردمند بساخت.

در این میانه، محمدشاه قاجار در سپتامبر ۱۸۴۸ میلادی برابر شوال ۱۲۶۴ ه. ق. در بستر بیماری پس از چهارده سال پادشاهی، درگذشت. از این‌رو، دورهٔ ریاست و فرمانروایی حاجی میرزا آقاسی نیز سپری شد و از بیم جان به بقعهٔ حضرت شاه عبدالعظیم در شهر ری در جنوب طهران، پناهنده گردید. ناصرالدین میرزا ولیعهد که در هفده سالگی در بحبوحهٔ جوانی از درگذشت پدر آگاه گردید، در تبریز اعلام سلطنت کرد و همراه میرزا تقی خان وزیر نظام و جمعی از نوکران و گماشتگان و گروهی سواره و پیاده نظام از تبریز وارد طهران شد. او پس از نشست بر تخت پادشاهی، میرزا تقی خان وزیر نظام را که پیش از ورود به طهران، لقب امیر نظام داده بود، مقام صدارت عظمی داد و پس از آن به لقب اتابک اعظم و امیرکبیر ملقب و مفتخر ساخت. نامبرده در همان آغاز زمامداری به نظم و ترتیب امور آشفته و از هم گسیختهٔ کشور پرداخت و مدعیان سلطنت را یکی پس از دیگری بر جای خود بنشانند.

باری، حوادث خونین مازندران و نیریز و زنجان و هیجان عمومی مردم مملکت از دوست و دشمن و آشوب و بلوایی که علما و روحانیون برای نابودی و فنای آئین حضرت باب به راه انداخته بودند، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صدر اعظم تازه را بسیار خشمناک نموده بود. او چنین گمان می‌نمود که تا سید باب زنده است، این اضطراب و پریشانی باقی و برقرار است. از این‌رو، بر آن شد که آن حضرت را از میان بردارد. البته در این باره فرمان صریح از سوی ناصرالدین شاه صادر نگردید، بلکه امیرکبیر بی‌آن که از وزیران و مشاوران در این باره اخذ رأی و نظر نماید، خود دستور قتل حضرت باب را صادر کرد.

امیرکبیر در آغاز شعبان ۱۲۶۶ ه.ق. (نیمهٔ جون ۱۸۵۰ م.)، به شاهزاده حمزه میرزا حشمت‌الدوله، برادر محمد شاه و عموی ناصرالدین شاه که حکمران آذربایجان بود، دستور داد که حضرت باب را از چهریق به تبریز بیاورد. او این کار را انجام داد، به گمان این که قصد امیرکبیر آزادی آن حضرت است و به مأموران نیز سفارش نمود که با ایشان در نهایت ادب و احترام رفتار نمایند و پس از ورود نیز، ایشان را در منزل یکی از نزدیکان خویش سکونت داد. سه روز پس از ورود حضرت باب به تبریز، دستور دیگری از امیرکبیر خطاب به حمزه میرزا رسید که در آن امر به کشتن آن حضرت داده بود. حمزه میرزا خشم آلوده به آورندهٔ فرمان که میرزا حسن خان وزیر نظام برادر امیرکبیر بود، اظهار نمود که من تصور می‌کردم که امیر کبیر مرا مأمور جنگ با افغان و ازبک و روس و روم می‌نماید، نه کشتن سیدی مظلوم، و از این‌رو، دست به خون این سید جوان پاک معصوم آلوده نخواهم نمود.

امیرکبیر پس از دریافت این پاسخ از حمزه میرزا حشمت‌الدوله، با شتاب برادر خود میرزا حسن خان را مأموریت داد که حضرت باب را اعدام نماید و این کار را پیش از فرا رسیدن ماه رمضان به انجام رساند. افزون

بر این، امیرکبیر به علمای تبریز نیز نامه فرستاد و از آنان خواست که فتوای قتل حضرت باب را صادر کنند.

باری، میرزا حسن خان فرآشباشی، به دستور میرزا حسن خان وزیر نظام، حضرت باب را بی‌عمامه و شال که نشانهٔ سیادت بود همراه با سید حسین کاتب یزدی از حروف حی، از محل سکونت به سربازخانهٔ شهر تبریز می‌آورد. نزدیک سربازخانه ملّا محمدعلی زنوزی سر و پای برهنه، دوان دوان خود را به حضرت باب می‌رساند و درخواست می‌کند که در محضرشان باشد و دو تن دیگر هم اظهار ایمان می‌نمایند. همه را دستگیر و همراه حضرت باب به سربازخانه می‌برند و در حجره‌ای زندانی می‌کنند. به دستور وزیر نظام، فوج آرامنه از آن حجره نگهبانی می‌کرد. آن شب بهجت و سرور شگفت‌انگیزی در چهرهٔ آن حضرت هویدا بود و در میان سخنان خود اظهار داشتند که به یقین فردا مرا در همین سربازخانه به قتل خواهند رسانید، پس بهتر و گوارتر است که به دست یکی از شما کشته شوم. همهٔ آنان گریستند جز ملّا محمدعلی زنوزی که از جای برخاست و درخواست کرد به هر گونه که امر فرمایند عمل خواهد کرد. سه تن دیگر دستش را گرفتند و او را به جای خود نشاندهند. در این هنگام، حضرت باب فرمودند: همین جوان که انجام خواستهٔ مرا خواستار گردید، فردا با من شهید خواهد شد. من او را برگزیدم تا در رسیدن به این تاج افتخار با من شریک و انباز گردد.

فردای آن روز، فرآشباشی به دستور وزیر نظام مأمور شد که حضرت باب را برای گرفتن فتوای قتل به خانهٔ چند تن از مجتهدان تبریز ببرد. سید حسین کاتب یزدی از حضرت باب کسب تکلیف نمود، فرمودند: بهتر است اقرار به ایمان نکنی و کشته نشوی و آن چه را که لازم است از اسرار و دقائق امر بدیع به اهلش برسانی. دو نفر دیگر نیز که در حجرهٔ سربازخانه با آن حضرت و سید حسین کاتب و ملّا محمدعلی زنوزی که

به لقب "انیس" از لسان آن حضرت ملقب گردید، زندانی بودند، به ظاهر تبری نموده و آزاد شدند.

حضرت باب هنوز با سید حسین کاتب سرگرم گفتگو بودند که فرآشباشی دست او را کشیده و به دست فرآش دیگری سپرده و گفت، امروز روز نجوی نیست! حضرت باب فرمودند: تا من صحبت خود را با این کاتب تمام نکنم، اگر همه قوای عالم جمع شوند، قادر نخواهند بود که آسیبی به من برسانند.

باری، فرآشباشی حضرت باب را به خانه‌های مجتهدان می‌برد و فتوایهای قتل را که از پیش نوشته بودند، دریافت می‌دارد. چون انیس را نزد ملا محمد ممقانی و دیگر مجتهدان تبریز برای صدور فتوای قتل بردند، فریاد می‌زد و می‌گفت: دین من آن حضرت است و ایمان من اوست. بهشت من اوست، کوثر و جنت من اوست. ملا محمد ممقانی به او گفت، این سخن‌ها دلالت بر جنون و دیوانگی تو دارد. انیس پاسخ داد: تو دیوانه‌ای که فتوی بر قتل حضرت موعود می‌دهی و من عاقلم که در راهش جان و تن فدا می‌کنم. انیس در حاشیه نامه ناپدری‌اش که او را به توبه و ترک سید باب خوانده و تشویق نموده بود، نیز، این بیت از حافظ را نوشت و پس فرستاد:

"من رند و عاشق، آن گاه توبه استغفرالله، استغفرالله"

در روز شهادت، زن و خواهر و فرزند دو ساله انیس به سربازخانه رفتند و آن چه توانستند کردند و آن چه دانستند گفتند که شاید او را از همراهی با محبوب خویش باز دارند، اما چه سود از آن همه کوشش و تلاش بیهوده و نافرجام! تا آنجا که انیس در پاسخ به آنان این بیت از حافظ را برخواند:

"گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم، الحکم لله"

سپهر کاشانی نیز در کتاب "ناسخ التواریخ، جلد سوم از مجلّات دوره قاجاریه در این باره چنین نوشته است: "لکن ملا محمدعلی هیچ از

عقیدت خود بازگشت نمود. زن و فرزند و اطفال خردسال او را حاضر کردند تا مگر برایشان غمنده شود و از این کردار نابهنجار باز آید، مفید نیفتاد و خواستار شد که مرا نخست بکشید و آن گاه قصد باب کنید" (ص ۳۰۴)

باری، فرّاشبازی پس از گرفتن فتوهای قتل، آن حضرت و انیس را به دست سام خان ارمنی، فرمانده فوج بهادران یا تیپ ارمنه سپرد. نامبرده که در پیش از این با اصحاب در خراسان روبرو گشته و از مقام حضرت باب و اوضاع و احوال بابیان تا اندازه‌ای آگاهی داشت، با نهایت ادب و احترام معروض داشت، که من مسیحی هستم و هیچ گونه کینه و دشمنی با شما ندارم، اگر حق و حقیقتی نزد شما هست، ترتیبی بدهید که من در ریختن خون شما دخالتی نداشته باشم. در این جا حضرت باب به او فرمودند: مأموریت خود را اجرا کن. اگر در نیت خود پاک و خالص باشی، خداوند تو را از این ورطه‌های خواهد بخشید. سامخان ارمنی، به سربازان خود دستور داد که در پایه‌ای که میان دو حجره سربازخانه رو به میدان قرار داشت، میخ آهنی کوبیدند و دو ریسمان بدان بستند و به یک ریسمان حضرت باب و به دیگری، انیس را آویختند. در این هنگام در پشت بام‌های سربازخانه و خانه‌های مجاور، جمعیتی حدود ده هزار نفر شاهد و ناظر این صحنه غم انگیز بودند.

باری، سربازان فوج بهادران حضرت باب و انیس را هدف گلوله‌های خود ساختند. چون دود باروت فرو نشست، تماشاچیان، انیس را در همان جا، بی‌آسیب و گزند ایستاده دیدند، ولی حضرت باب را غایب یافتند. پس از جستجو، فرّاشبازی، حضرت باب را در همان حجره‌ای که شب پیش بودند، بی‌آن که آسیبی دیده باشند، سرگرم مذاکره و گفتگو با سید حسین کاتب، پیدا کرد. در این هنگام آن حضرت به فرّاشبازی فرمودند که من صحبت خود را تمام کرده‌ام، اینک به آن چه مأمورید، عمل کنید که به مقصود خواهید رسید. فرّاشبازی حیرت‌زده ایستاده بود و بیان آن

حضرت را به یاد می‌آورد که به او فرموده بودند، تا سخنم را با سید حسین تمام نکنم، قوای عالم قادر نخواهند بود کوچک‌ترین آسیبی به من برسانند. از این‌رو، فرآشباشی بی‌درنگ از شغل خود استعفا داد و سربازخانه را ترک کرد. سامخان ارمنی نیز، پس از این رویداد شگفت‌انگیز، فوج خود را از سربازخانه بیرون برد و گفت که اگر بند از بندم جدا نمایند، هرگز دوباره اقدام به این کار نخواهم کرد.

در این هنگام، آقا جان بیک خمسه‌ای، فرمانده فوج خاصه ناصری قدم پیش نهاد و گفت: من حاضرم باب را اعدام کنم و از ثواب عظیم آن برخوردار شوم. از این‌رو، سربازان فوج او حضرت باب و ملا محمدعلی زنوزی، انیس را بر همان دیوار و همان پایه و با دو ریسمان به میخ بستند و تیرباران کردند.

زمان این رویداد جانگداز در نیمروز روز بیست و هشتم شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری برابر با نهم جولای سال ۱۸۵۰ میلادی، سی و یکمین سال زندگانی و آغاز هفتمین سال از اظهار امر آن حضرت، بود. این بار سینه حضرت باب و سینه انیس هر دو، سوراخ سوراخ و اعضای بدن پاره پاره و به یکدیگر ممزوج و آمیخته، اما رخسارها اندک آسیبی برداشته بود.

عصر روز شهادت جسدهای حضرت باب و انیس از میدان سربازخانه به کنار خندق در بیرون از دروازه شهر برده شد و چهار دسته پاسدار هر یک مرکب از ده سرباز برای نگهبانی و مراقبت گمارده شد تا بایمان نتوانند آن اجساد را برابیند.

در بامداد روز پس از شهادت، کنسول روس در تبریز از اجساد دیدن کرد و از نقاش ماهری که همراه بود، خواست تا تصویر آن دو جسد را نقاشی کند. در حال حاضر معلوم نیست که اصل این نقاشی در کجاست.

باری، یک روز پس از رویداد شهادت، سلیمان خان تبریزی از بایمان نامدار، وارد شهر تبریز شد. مقصود از آمدن او به تبریز، فراهم ساختن

وسایل برای رهایی حضرت باب بود، ولی کار از کار گذشته بود. سلیمان خان به خانه میرزا مهدی کلانتر تبریز که مردی عارف مشرب و از دوستان او بود، می‌رود و چون از جریان شهادت آن حضرت آگاه می‌گردد، آن چنان اندوهگین و از خود بیخود می‌شود که بی‌درنگ می‌خواهد به کنار خندق رود و خود را به خطر اندازد و دو جسد مطهر را برباید. کلانتر که مردی با فراست و خوش نیت بود، او را از این کار باز می‌دارد و از اللهیارخان که سر دستة جوانمردان و لوطیان تبریز بود، می‌خواهد که همراه چند تن دیگر، شب هنگام به کنار خندق رفته، اجساد را بدر برند. افزون بر این، کلانتر از سلیمان خان می‌خواهد که محل اقامت خود را تغییر دهد و همان شب نیز اللهیارخان را برای گفتگو نزد او می‌فرستد. اللهیارخان و تنی چند از جوانمردان مسلح راهی خندق می‌شوند. نگهبانان چون دستة اللهیارخان را می‌بینند، از ترس جان کنار می‌روند و آنان نیز به آسانی اجساد را بر می‌دارند و به سلیمان خان می‌رسانند. سربازان نیز از ترس مجازات شایع می‌سازند که جانوران آن اجساد را خورده‌اند و رؤسای آنان هم برای حفظ آبرو، موضوع را پیگیری نمی‌کنند.

پس از انجام این کار، هر چه کلانتر و سلیمان خان اصرار نمودند که اللهیار خان انعام و دستمزدی دریافت نماید، نمی‌پذیرد و در عوض، مراتب ارادت خود را به سید جوان شیرازی که در نهایت مظلومیت شربت شهادت را نوشیده است، بر زبان می‌آورد.

باری، دو جسد مطهر که به یک دیگر درآمیخته و ممزوج بود در عبایی پیچیده شد و به کارخانه حریر بافی یکی از بابیان در دهستان میلان منتقل گردید و در آن جا در پارچه حریر و صندوق چوبی گذارده و با راهنمایی سلیمان خان وسیله اللهیارخان به جای امن دیگری برده شد. سپس سلیمان خان مراتب را به آگاهی حضرت بهاءالله رسانید و به دستور آن حضرت صندوق محتوی دو جسد مطهر وسیله او به طهران

حمل و در جای‌های گوناگون به گونه‌ای پنهان و مخفی نگاهداری گردید.

در این جا ناگفته نماند که پس از رویداد تیراندازی نافرجام تنی چند از بابیان به سوی ناصرالدین‌شاه در تابستان سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) به قصد انتقام و قصاص به خاطر شهادت حضرت باب، و پیدایی پیامدهای جانکاه و عواقب وخیم و توان‌فرسا برای بابیان در سرتاسر ایران، از جمله، سلیمان خان تبریزی نیز دستگیر و به خواست خود او، میرغضبان بدنش را شمع آجین کردند و در کوی و برزن در طهران گردانیدند و سرانجام دو نیمه کرده و بر دو طرف دروازهٔ نو، آویختند.

باری، پس از صعود حضرت بهاء‌الله و برابر خواسته و ارادهٔ آن حضرت، به دستور حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۹۹ میلادی (۱۳۱۶ هجری قمری)، میرزا اسدالله اصفهانی باجناغ آن حضرت با کمک و معاضدت تنی چند از بهائیان، صندوق محتوی اجساد حضرت باب و انیس (میرزا محمدعلی زنوزی) را از طهران به عکا آورد و پس از ده سال در پنهانی و خفا در عکا و حیفا به خاطر شرایط و مقتضیات ناهنجار در آن زمان، سرانجام در نوروز سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۳۲۷ هجری قمری) به دست آن حضرت در آرامگاه ابدی در دامنهٔ کوه کرمل نهاده گردید. توضیح آن که، حضرت بهاء‌الله در چهارمین و آخرین دیدار خود از شهر حیفا در بهار و تابستان سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۳۰۸ هجری قمری)، حدود یک سال پیش از صعود که سه ماه به طول انجامید، یک روز در دامنهٔ کوه کرمل مکانی را به اشاره به غصن اعظم، حضرت عبدالبهاء نشان دادند و فرمودند که خریداری شود و آرامگاه حضرت باب در آن جا ساخته گردد.

حضرت عبدالبهاء پس از بنهادن صندوق اجساد مطهر حضرت باب و انیس در آرامگاه ابدی خود در دامنهٔ کوه کرمل، در لوحی خطاب به اعضای محفل روحانی طهران در این باره چنین می‌فرمایند:

"طهران - حضرات اعضای محفل روحانی علیهم بهاء الله الابهی
هو الله

ای یاران الهی، بشارت کبری این که، هیکل مطهر منور مقدس حضرت
اعلی روحی له الفدا بعد از آن که شصت سال از تسلط اعدا و خوف از
اهل بغضا همواره از جایی بجائی نقل شد و ابدأ سکون و قرار نیافت، به
فضل جمال ابهی در یوم نیروز در نهایت احتفال با کمال جلال و جمال
در جبل کرمل در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت. هذا
هو المرقد الجلیل و هذا هو الجذث المطهر و هذا هو الرمس المنور. لهذا
قلوب احبای الهی جمیعاً مستبشر و به شکرانه این الطاف الهیه جمیع به
ستایش و نیایش اسم اعظم پرداختیم. اگر چنان چه من بعد، کسی
روایتی یا حکایتی نماید که اثری از هیکل مقدس در جای دیگر است
کذابست، قد افتری علی الله. این تنبیه به جهت آنست که مبادا من بعد،
شخص لثیمی را غرض و مرضی حاصل شود، روایت و حکایتی نماید که
دلیل بر آن باشد اثری از آن هیکل مکرم در جای دیگر است فانتبهوا یا
احباء الله لهذا الامر العظیم. و چون چنین تأیید و توفیقی رسید که به
عنایت جمال مبارک جبل کرمل ای جبل الرب یعنی باغ الهی، زیرا کرم
به معنی باغ و ثیل خدا است، این موهبت حاصل شد و الرب بهاء کرمل
منصوص کتب ربّانی، ظاهر گشت، لهذا امید چنانست که به میمنت این
امر عظیم، امر الله در جمیع اطراف و اکناف جلوه دیگر نماید و طلوع و
اشراقی عظیم فرماید و هذا من فضل ربی. این تأییدات و توفیقات از فم
مطهر جمال قدم موعود بود، الحمد لله به حیث حصول رسید. فاشکروا الله
علی هذه النعمه العظمی و الموهبه الکبری الّتی شملتنا اجمعین من ربّ
العالمین... و علیکم البهاء الأبهی. ع ع" (رحیق مختوم - تألیف:
عبدالحمید اشراق خاوری - جلد اول - چاپ: مؤسسه مطبوعات بهائی
آلمان - ۱۶۴ بدیع - ۲۰۰۷ م. - ص ۶۶ و ۶۷)

آئین بابی

حضرت باب اعظم، افزون بر تأسیس دیانتی جدید و مستقل از ادیان پیشین و وضع قوانین و احکام در کتاب بیان فارسی، اُمّ الکتاب آئین بابی، به ظهور و پیدایش حضرت بهاءالله، موعود کتابهای آسمانی به عنوان "مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ" مژده و بشارت داد و افتخار و قلوب و افکار و عقول مردمان را برای درک و پذیرش آئین و تعالیمش مستعد و آماده ساخت و با روحی که در کالبد پیروان از جان گذشته خود، دمید، چنان ولوله در میان دولت و ملت و ملّایان پر آفت انداخت و آن چنان طومار اوهام و خرافات و بساط ظنّ و گمان و سنن و رسوم کهنه و فرسوده را در هم پیچید که مایه حیرت همگان از پیر و جوان و سرمایه شگفتی و اعجاب هوشمندان با انصاف گردید.

حضرت نقطه اولی در آغاز ظهور، نظر به عدم استعداد و قابلیت و آمادگی مردمان و به منظور رعایت حکمت و تربیت نفوس و آماده نمودن آنان برای پذیرش حقایق عالیّه آئین جدید، مقام و ماهیت مأموریت و رسالت خویش را به تمام و کمال آشکار ننمود و مطالب را به گونه‌ای بیان فرمود که بسیاری از شیعیان با توجه به پیشینه مصطلحات مذهبی، ادعای آن حضرت را نیابت خاصّه و مقام نایبیت قائم موعود تعبیر نمودند. اما به تدریج موضوع قائمیت و رسالت و حقیقت مظهریت مستقلّه آن حضرت به ویژه پس از نزول کتاب بیان فارسی، اُمّ الکتاب شریعت بیان در ماکو (۱۸۴۷-۱۸۴۸ میلادی) و برگزاری انجمن بدشت در مازندران (جون و جولای ۱۸۴۸ میلادی) و برپایی مجلس محاکمه حضرتش با حضور ولیعهد، ناصرالدین میرزا و علما و روحانیون در تبریز (جولای ۱۸۴۸ میلادی) به تمام و کمال آشکار و هویدا گردید.

حضرت باب در کتاب بیان فارسی، باب ششم از واحد چهارم در این باره چنین می‌فرماید: "شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مشرق الی ظهور من یُظهِرُهُ اللهُ" و نیز در کتاب "دلایل سبعة" نازله در ماکو بعد از کتاب بیان فارسی چنین می‌فرماید: "و نظر کن در فضل حضرت مُنْتَظَر که چه قدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده، تا آن که آن‌ها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر اِنْنی اَنَّا اللهُ، چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد(ص) ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آن که مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان، لعلّ محتجب نشوند و از آن چه از برای آن خلق شده‌اند، غافل نمانند" (ص ۲۹ و ۳۰)

حضرت بهاء‌الله نیز در این باره چنین می‌فرماید: "همین ادّعیای بابیت حضرت اعلی روح ما سوا مدلّ و مظهر شئون ناس بوده و هست. در یک مقام بابیت مخصوصه را از خود نفی فرموده‌اند، چه کلّ در ودای ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراقات آفتاب یقین نه اِلّا من شاء الله. و در هر بیان که از مشرق اراده رحمن ظاهر، اکثر در ذکر بعضی از نفوس قبل بوده. و اگر خلق مستعد بودند، جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمی‌شد، چنان چه از بعضی آیات مبارکه مستفاد می‌شود. بلی، رضیع را لحم مُضَرّ است. سُبْحَانَ مَنْ يُعْطِي كُلَّ ذِيحَقٍّ حَقَّهُ" (کتاب اسرار الآثار - تألیف: فاضل مازندرانی - جلد دوم ص ۱۲ و ۱۳)

و همچنین می‌فرماید: "معلوم آن جناب بوده که تفسیر أَحْسَنُ الْقَصَصُ بما عند القوم نازل شد و این نظر به فضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند، چنان چه اکثری از مطالب مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده. و اگر از اول بما اراد الله نازل می‌شد، احدی عمل نمی‌نمود و باقی نمی‌ماند. کُلُّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ جُودِهِ عَلَى عِبَادِهِ. ملاحظه نمائید که اول امر، آن

حضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند. این نظر به آن بوده که طیور
افندهٔ انام در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند. قَدْ نَاحَتْ
الاشیاءُ بِمَا نَسَبَ نَفْسَهُ بِهَذَا الْمَقَامِ" (کتاب "اسرار الآثار" - جلد پنجم
ص ۳۶۹)

و نیز حضرت عبدالبهاء در بارهٔ حضرت باب و چگونگی آئین و
رسالت‌شان چنین می‌فرماید: "اما حضرت اعلیٰ روحی له الفدا در سنّ
جوانی، یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر
فرمودند... و با آن که تاجر بودند، جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند. به
نفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصوّر نتوان... این ذات محترم به
قوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرائع و آداب و احوال و اخلاق و
رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود. با وجود این که
ارکان دولت و عموم ملت و رؤساء دین کلّ بر محویت و اعدام او قیام
نمود، منفرداً قیام فرمود و ایران را به حرکت آورد. چه بسیار از علما و
رؤسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و به
میدان شهادت شتافتند. و حکومت و ملت و علمای دین و رؤسای عظیم
خواستند که سراجش را خاموش نمایند، نتوانستند. عاقبت قمرش طالع
شد و نجمش بازغ گشت و اساسش متین شد و مطلعش نور مبین گشت.
جم غفیری را به تربیت الهیّه پرورش داد و در افکار و اخلاق و اطوار و
احوال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را به ظهور شمس بها
بشارت داد و آنان را مستعد ایمان و ایقان کرد. و ظهور چنین آثار عجیبه
و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومیه و وضع اساس ترقّی
و تمهید مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تاجر، اعظم دلیل است که این
شخص مرتبی کلّ بوده" (کتاب مفاوضات - چاپ قاهره - ۱۹۲۰ میلادی
- ص ۱۹ و ۲۰)

باری، ظهور حضرت باب ظهوری پرورش دهنده و پدیده‌ای آماده کننده
قلوب و عقول مردمان برای پذیرش و قبول امر حضرت بهاءالله بوده

است. زیرا بی این آمادگی، انسان‌ها قادر به فهم و درک و سرانجام، پذیرش آئین بهائی نبوده‌اند.

هرگاه زمانی را که نقطهٔ بیان امرش را آشکار نمود در نظر آریم و مقتضیات زمان و مکان را در پیش چشم نهیم و زندگانی آدمیان و عادات و تقلیدات و اوهام و خرافات و اندیشه‌های آنان را به طور دقیق با محک تحقیق بیازمائیم، آن هنگام است که به کمال سیاست خدا و تمامیت تدبیر ایزد دانا و حسن انتخاب روش برای آماده ساختن انسان‌ها به جهت درک و قبول امر حضرت بهاءالله، پی بریم.

برای این که بخواهیم با داشتن ساختمانی کهنه، عمارتی نو دارا باشیم، باید چه کنیم؟ آیا عمارت نو را بر روی ساختمان کهنه بنا می‌کنیم؟ نه... باید در آغاز، ساختمان کهنه را ویران ساخت و زان پس عمارتی نو برپا داشت تا برای زندگانی آماده و شایسته و مناسب باشد. همچنین برای ویرانی و نابودی ساختمانی که ساخته و پرداختهٔ اندیشه‌های کهنه و پندارهای پوسیده و تقلید کور کورانهٔ مردم آن دوره بود، نیرویی توانا و دستورهایی نافذ و دیانتی خارق العاده لازم و ضروری بود، تا پس از سپری شدن دورهٔ ویرانی و آمادگی برای آبادانی، آغاز به ایجاد کاخی نوین و آئینی جدید و نظمی بدیع گردد.

این بسی آشکار است که ظهور حضرت باب ظهوری خارق العاده بوده است، اگر ما عینک زمان پیدایش آن را به چشم گذاریم و اجتماع آن هنگام را بنگریم. آیا مردمانی که ملایان و به اصطلاح دانایان آنان، پیوستهٔ ایام در مباحث نجاسات و طهارات و موارد واجبات و منہیات و مانند آن با یکدیگر بحث و جدل می‌کردند و همدیگر را توبیخ و تکفیر می‌نمودند، با چه کیفیت زندگی می‌کرده‌اند و افکار و عقایدشان چگونه بوده است؟ آیا برای مردمی که افراد خارج از دین اسلام را نجس و ناپاک می‌شمردند، فرمان برابری و برادری و آزادی همهٔ ابناء انسانی از یهود و مسیحی و مسلمان و زردستی و غیره و نیز دستور "سرا پردهٔ یگانگی

بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار"، قابل درک و پذیرش بوده است؟ آیا برای مردمی که نسخ آئین اسلام را امری محال می‌دانستند و حتی در آغاز ظهور جدید، پس از ایمان نیز، بر این اعتقاد و باور راسخ و استوار بودند، ظهوری جز ظهور نقطه‌اولی و فرمانی جز فرمان حضرت اعلیٰ بر نسخ و محو و نابودی همه کتاب‌ها غیر از کتاب بیان و آن چه بدان منسوب، قادر به تقلیب آنان و آماده و مستعد ساختن شان برای درک و قبول امر حضرت بهاءالله بوده است؟

حضرت ولیّ امرالله در کتاب "قرن بدیع" (God Passes By) در باره کتاب بیان چنین می‌فرماید: "این مَصْحَف آسمانی را باید فی الحقیقه گنجینه‌ای از وعود و بشارات و شرح اوصاف و نعوت حضرت موعود دانست، نه سنن و احکامی که دستور دائم و نظام مستمرّ جامعه بشریّه را تشکیل داده و یا برای دلالت نسل‌های آتیّه انسانی در قرون و اعصار متمادی مقررّ شده باشد... این منشور الهی متضمّن اصول و قواعد و احکام و فرائضی است که متممّداً به نحو شدید و غلیظ تشریح گردیده و منظور از آن انهدام تأسیسات عتیقه‌بالیه و ایفاظ رؤسای دین و انتباه غافلین از رقد غفلت و خمود و ایجاد انقلاب و تحوّل جدید در قلوب نفوس و تمهید سبیل برای ظهور دور بدیع بوده است" (چاپ کانادا- ۱۹۹۲ میلادی - ص ۸۳ و ۸۴)

در ظهور جدید، بیشتر بابیان تازه در نیمه اول چهارمین سال امر حضرت باب (جولای ۱۸۴۸ م. - شعبان ۱۲۶۴ ه.ق.)، به این حقیقت پی بردند که آئین بابی آئینی نوین و ظهوری جدید و ناسخ آئین پیشین یعنی اسلام، شرع مبین است.

این حقیقت در هنگام اجتماع تاریخی گروهی از بابیان از جمله حضرت بهاءالله و قُدّوس و طاهره در روستای بدشت از روستاهای بسطام در مازندران، آشکارا اعلان و عملاً به منصّه ظهور رسید. این رویداد شگرف

در بدشت در تاریخ امر جدید، رویدادی بس بزرگ و خارق العاده و بی نظیر و شایان توجه و در خور اهمیت بسیار است. چه که در آن هنگام "کسر حدود" و "نسخ قیود" آئین اسلام اعلان و دوره فرمانبرداری از تعالیم و احکام بیان آغاز و شریعت قدیم منسوخ و دیانت جدید جایگزین آن گردید.

حضرت ولیّ امرالله، شوقی افندی در باره اهداف دو گانه اجتماع بایبان در بدشت چنین می فرماید: "هدف اصلی و اساسی این اجتماع عظیم آن بود که اولاً به وسائل مقتضی استقلال امر بیان و انفصال شریعت رحمان از رسوم و آداب و سنن و شرایع قبلیه به نحو مؤثر و نافذ اعلام گردد و در ثانی موجبات استخلاص مولی و مقتدای اهل بیان از سجن ظالمانه دشمنان فراهم شود. مسأله اولی که الغاء تقالید قدیمه و قطع تعلق و ارتباط با ادیان سالفه بود به نحو مطلوب انجام پذیرفت، لیکن مقصد ثانی یعنی تمهید وسائل استخلاص آن نور مبین از قبضه سطوت ظالمین از همان آغاز با عدم موقفیت مواجه شد و اجرائش به اراده محتومه الهیه غیر میسر گردید..." (کتاب قرن بدیع - God Passes By - چاپ کانادا - ۱۹۹۲ میلادی ص ۹۳)

همچنین، حضرت ولیّ امرالله در توقیعی که حسب الامر هیکل اطهر صادر گردیده، در باره ماهیت و کیفیت احکام شدیدی که در کتاب مبارک بیان نازل شده چنین می فرماید: "فهم و درک کامل احکام و حدود شاقّه نازله از قلم حضرت اعلی فقط از این طریق میسر است که ماهیت و مقصد و خواص ممتازه شریعت مبارکش به نحوی که نفس آن حضرت در آثار خویش بیان فرموده اند، منظور گردد. طبق این بیانات واضح، دور بیان اصولاً یک نهضت دینی و انقلاب اجتماعی بود که مدتش بالضروره کوتاه ولی مملوّ از وقایعی مصیبت آمیز و مشحون از اصلاحاتی وسیع التطاق و بنیان کن بود. موازین شدیده و اعمال قاطعه را که حضرت نقطه اولی و اصحاب مجری داشتند، کلّ برای این بود که

بنیاد تقالید حزب شیعه را برانداخته، راه را برای ظهور حضرت بهاء‌الله هموار سازد. حضرت اعلی به منظور اثبات استقلال دور جدید و نیز برای آماده ساختن زمینه جهت ظهور قریب الوقوع جمال قدم احکامی بسیار دشوار و شدید نازل فرمودند. اگر چه اغلب این احکام هرگز به مرحله اجرا در نیامد، ولی نفس نزول این احکام دلالت بر استقلال آئین حضرت اعلی داشت و همین کافی بود تا هیجانی عظیم ایجاد نماید و علمای دین را به چنان مخالفتی برانگیزد که بالمآل شهادت حضرتش را سبب گردد. " (ترجمه - نقل از بخش یادداشت‌ها و توضیحات ملحقه به کتاب اقدس - شماره یکصد و نه، از طرف بیت العدل اعظم)

باری، حضرت باب از یک سو، با احکام سخت و شدید، ساختمان اندیشه‌های کهنه را نابود کرد و قلوب را از زنگ حدود زدود و عقول را از زنجیر قیود رهانید و افکار و انظار را یکسره از توجه به دوران گذشته و آن چه بدان وابسته و پیوسته بود باز داشت و از سوی دیگر، مردمان را سخت نگران به ظهور موعود بیان، مَن يُظهِرُهُ اللهُ یعنی حضرت بهاء‌الله و نظم بدیع ایشان نمود. بدین معنی که از طرفی خواندن هیچ کتابی جز کتاب بیان و آن چه بدان منسوب است را جایز ندانست و فرمود: "از این جهت است که امر شده بر محو کلّ کتب آلا آن که در اثبات امرالله و دین او نوشته شود" (کتاب بیان - باب ششم از واحد ششم) و از طرف دیگر فرمود: "قسم به ذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم مَن يُظهِرُهُ اللهُ یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم‌تر است از کلّ بیان و آن چه در بیان مرتفع شده. زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می‌شود، اگر چه به نفس آیه واحد باشد و بر غیر او نمی‌شود، اگر چه به اعلی درجه علو بیان رسیده باشد. آلا آن که راجع شود إلی الله." (کتاب بیان - باب ششم از واحد ششم)

و نیز آن حضرت کتاب بیان را تحفه و ارمغانی از سوی پروردگار برای مَن يُظهِرُهُ اللهُ به شمار آورد و اجرای احکام آن را در دور مَن يُظهِرُهُ اللهُ،

وابسته و منوط به پذیرش و قبول او نمود، چنان که فرمود: "إِنَّ مَا فِي
الْبَيَانِ تُحْفَةٌ مِنَ اللَّهِ لِمَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ... و... مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ قبول نمی‌فرماید
شیئی که منسوب به بیان است إِلَّا آن که منسوب به کتاب او شود."
(کتاب بیان - باب نوزدهم از واحد دوم)

از این رو، حضرت بهاءالله بیان "قد استجبنا ما أَرَادَ" (کتاب اقدس -
بند: ۱۲۹ - مضمون: ما آن چه را که او، حضرت باب خواسته بود،
پذیرفتیم)، فرمود و به مفاد آیه "إِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا الْفَضْلَ فَصَلَّلْنَاهَا بِالْحَقِّ وَ
خَفَّفْنَا مَا أَرَدْنَا لَكُمْ" (کتاب اقدس - بند: ۱۴۲ - مضمون: از آن جایی که
خواستیم شما را از بخشش خود برخوردار سازیم، احکام حضرت باب را
شرح و تفصیل دادیم و از آن احکام، آن چه را که خواستیم، تعدیل و
تخفیف کردیم)، برخی از احکام بیان را تصدیق و بعضی را تعدیل و
احکامی را هم که مناسب روح زمان و در خور مقتضیات عالم انسان
نبود، نسخ فرمود. از آن جمله: "بشارت دهم، حکم محو کتب را از رُبر و
الواح برداشتیم فضلاً من لدی اللَّهِ مُبْعَثَ هَذَا النَّبَأِ الْعَظِيمِ." نیز: "بشارت
یازدهم، تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جایز و لکن علمی که نافع
است و سبب و علت ترقی عباد است." (لوح بشارت).

همچنین: "به یاری باری، شمشیرهای برنده حزب بابی به گفتار نیک و
کردار پسندیده به غلاف راجع. لازال اختیار به گفتار حدایق وجود را
تصرف نمودند." (لوح دنیا)

حضرت باب در مقام بشارت به ظهور حضرت بهاءالله، مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ،
کسی که خداوند او را ظاهر می‌کند، چنین می‌فرماید: "ظهورالله در هر
ظهور که مراد مشیت اولیه باشد، بهاءالله بوده و هست که کلّ شیء نزد
بهاء او لاشیء بوده و هستند... ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحہ
فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کُلّ مَنْ آمَنَ بِالْبَيَانِ... کسی عالم به
ظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت

نمایند و شکر الهی به جا آورند." (کتاب بیان- باب پانزدهم از واحد سوم)

و نیز می‌فرماید: "از ظهور بیان گلشیء در ظلّ نقطهٔ اولیّه مبعوث شدند. هر کس مقبل شد در کفّ فضل و اثبات ثابت می‌گردد و هر کس سر جوی منحرف در کفّ عدل فانی می‌گردد الی یوم مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ که او است میزان و امر اوست میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان. ما يُنَسَّبُ إِلَى الْمِيزَانِ مِيزَانٌ" (کتاب بیان- باب سیزدهم- واحد دوم)

و همچنین می‌فرماید: "ملخص این باب آن که مدّ نظر بیان نیست آلا به سوی مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ. زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست، چنان چه منزل او غیر او نبوده و نیست. و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود." (کتاب بیان- باب سوم- واحد سوم)

و نیز می‌فرماید: "گویا مشاهده می‌شود که هیچ نظمی در او داده نمی‌شود از بعد آلا آن که احلی و انظم از نظم اول می‌گردد. طوبی لِمَنْ يَنْظُرُ إِلَى نَظْمِ بَهَاءِ اللهِ وَ يَشْكُرُ رَبَّهُ. فَإِنَّهُ يُظَهَّرُ وَلَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ عِنْدِ اللهِ فِي الْبَيَانِ إِلَى أَنْ يَرْفَعَ اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُنْزِلَ مَا يُرِيدُ. إِنَّهُ قَوِيٌّ قَدِيرٌ." (کتاب بیان- باب شانزدهم- واحد سوم- یعنی:...خوشا برای کسی که به نظم بهاء الله بنگرد و پروردگارش را شکر و سپاس گزارد. به راستی، آن نظم آشکار خواهد شد و در کتاب بیان از جانب خداوند، گزیری در ظهور و پیدایش آن نیست. تا آن که خداوند آن چه را که می‌خواهد، بر پا دارد و آن چه را که اراده می‌کند، نازل گرداند. اوست مقتدر و توانا)

و همچنین می‌فرماید: "قُلْ إِنَّمَا الْقِبْلَةُ مَنْ نُظِّهْرُهُ مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ إِلَى أَنْ يَسْتَقِرَّ" (کتاب بیان عربی- باب هفتم- واحد هشتم- یعنی: بگو که قبله همان کسی است که ما او را ظاهر خواهیم کرد (مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ). هر

گاه جا به جا شود، قبله نیز جا به جا می‌گردد تا سرانجام در جایی جایگزین شود.

و نیز آن حضرت در کتاب بیان عربی، اشاره به سال "۹" که سال ولادت آئین حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران است کرده و می‌فرماید: "ثُمَّ فِي سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ" (باب پانزدهم - واحد ششم - یعنی: آن گاه، در سال ۹ به همه خوبی و خیر خواهید رسید).

باری، مثل حضرت باب مثل یحیی تعمید دهنده پیش از ظهور حضرت مسیح است. هم چنان که یحیی در بیابان یهودیه هویدا شد و یهودیان را مخاطب ساخت و گفت: "توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است" (انجیل متی، باب سوم - آیه دوم) و آنان را با آب توبه تعمید داد و پاک و پاکیزه از رنگ‌های آفرینش، آماده برای درک ظهور مسیح و دخول در ملکوت آسمان پروردگار نمود، حضرت باب اعظم نیز مردمان را در بیابان بیان به آمدن مظهر ظهور خدا، مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ، موعود جهانیان، مژده داد و آنان را برای دیدار رویش و ادراک امرش و پیروی از آئین‌اش، آماده ساخت.

حضرت بهاءالله در این باره چنین می‌فرماید: "يَا مَلَأَ الْإِبْنَ، قَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ يَوْحًا مَرَّةً أُخْرَى. إِنَّهُ نَادَى فِي بَرِّيَّةِ الْبِيَانِ: يَا خَلْقَ الْأَكْوَانِ، طَهَّرُوا عُيُونَكُمْ قَدْ اقْتَرَبَ يَوْمُ الْمُشَاهَدَةِ وَاللِّقَاءِ ثُمَّ يَا مَلَأَ الْإِنْجِيلِ أَنْ اِزْجَلُوا لِدُخُولِ السَّبِيلِ قَدْ اقْتَرَبَ الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ يَأْتِي الرَّبُّ الْجَلِيلُ أَنْ اِسْتَعِدُّوا لِلدُّخُولِ فِي الْمَلَكُوتِ" (لوح پاپ - آثار قلم اعلی - جلد اول - چاپ کانادا - ۱۵۳ بدیع - ۱۳۷۵ شمسی - ۱۹۹۶ میلادی - ص ۳۸ - مضمون فارسی: ای عیسویان، ما یحیی تعمید دهنده را دیگر بار به سوی شما فرستادیم. او در بیابان بیان آواز در داد که ای جهانیان، چشم‌ها را پاکیزه نمائید، زیرا روز دیدن و دیدار نزدیک است. و ای مسیحیان، راه را هموار سازید، زیرا

روز آمدن پروردگار بزرگ بر در است. پس خود را برای دخول در ملکوت آماده کنید).

واپسین گفتار

در پایان سخن، شایسته است گفته آید که حضرت باب نه در کتاب بیان فارسی، اُمّ الکتاب آئین بابی و نه در دیگر آثار و نوشته‌های خویش به هیچ روی در باره امر وصایت و تعیین شخصی به عنوان وصی و جانشین بعد از خود بیانی نمی‌فرماید، بلکه بر عکس در کتاب بیان فارسی در باب چهاردهم از واحد ششم، به نبودن نبی و وصی در کور بابی به روشنی و وضوح بدین گونه اشاره می‌نماید: "ملخص این باب آن که، خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب به خود فرموده و آن را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آن چه خداوند فرموده در آن عمل کند، مثل کلّ سال جزا دهد او را... و آن یومی است که شمس منتقل می‌گردد از برج حوت به حَمَل* در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار... و آن یوم، یوم نقطه است و هیجده روز بعد از آن ایام حروف حیّ است که اشرف است از ایام هیجده شهر که هر یومی منسوب به یکی از احکام کَلَشیء است که کینونات کلّ ادلّاء بر توحید حقّند و در ظواهر، چون که ذکر نبی و وصی در این کور نمی‌گردد، به مؤمنین اطلاق می‌شود الاّ یوم قیامت که هر کسی را شجره حقیقت به هر اسم که خواهد ذکر می‌کند".

باری، میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ نوری پدر حضرت بهاءالله شش و به روایتی هفت همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر داشت و میرزا یحیی، تنها فرزند او از همسر صیغه او به نام کوچک خانم کرمانشاهی و به روایتی بروجردی، بود. میرزا یحیی در سال ۱۲۴۷ ه.ق. (۱۸۳۱ میلادی) در طهران زاده شد. کوچک خانم به هنگام تولد میرزا یحیی و میرزا بزرگ نوری در هشت سالگی او، از این جهان رخت بر

بستند. از این‌رو، زان پس، میرزا یحیی تحت سرپرستی و حمایت و تربیت برادر بزرگتر یعنی حضرت بهاء‌الله که در آن زمان بیست و دو سال از عمرشان می‌گذشت، در آمد. چنان که حضرت بهاء‌الله در لوح سلمان نازله در ادرنه در این باره چنین می‌فرماید: "ای سلمان، بلاایم علی الظاهر از قبل و بعد بوده، منحصر به این ایام مدان. نفسی را که در شهور و سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قتلیم قیام نمود" (لوح سلمان-مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله- چاپ مصر - سال ۱۹۲۰ میلادی - ص ۱۳۱)

میرزا یحیی در هنگام اظهار امر حضرت نقطه اولی در سال ۱۲۶۰ ه.ق. (۱۸۴۴ میلادی) و پذیرش امرشان از سوی حضرت بهاء‌الله، سیزده ساله و در زمان گرفتاری حضرت باب در قلعه ماکو شانزده ساله و در وقت شهادت آن حضرت در تبریز، نوزده ساله بود.

حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به میرزا محمد حسین طیب قزوینی در باره وصایت میرزا یحیی چنین می‌فرماید: "ای طیب، ناس را اوهام از رب انام منع نموده... بعضی اهل بیان را مشاهده کن که مجدداً به اوهامات قبلیه تمسک جسته و متشبسند. چنان چه خبیث اصفهانی هر نفسی را که دیده، ذکر وصایت نموده که شاید نظر به اوهامات قبل ناس را از شاطی عدل محروم نماید. حال آن که خود آن خبیث می‌داند که ذکر وصایت ابدأ در بیان نبوده و نیست. و از این گذشته، بر امر یحیی مطلع نبوده، مع ذلک به وسوسه مشغول. او و اتباعش به این اذکار ناس را از طلعت مختار منع می‌نمایند" (مجموعه اقتدارات - ص ۳۱۹) در این لوح مراد از خبیث، سید محمد اصفهانی ملقب به "سامری" از قلم حضرت بهاء‌الله و "دجال خبیث" از سوی حضرت ولی امرالله، محرک و مشوق و برانگیزنده میرزا یحیی ازل است)

و نیز در لوح نصیر در این باره چنین می‌فرماید: "مع ذلک، تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خلقه

عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیّه محروم سازند. و حال آن که نقطهٔ اولی، مظهر قبلم، جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده به شأنی که می‌فرماید: "إِلَهِي فَابْتَعِثْ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِرَاةً وَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِرَاةً بَلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِرَاةً وَ فِي كُلِّ حِينٍ فَأُظْهِرُ مِرَاةً لِتَحْكِيَنَّ عَنْكَ" (مجموعهٔ الواح حضرت بهاءالله - چاپ مصر - سال ۱۹۲۰ میلادی - ص ۱۹۱ و ۱۹۲)

حضرت بهاءالله در بارهٔ رنگ‌های گوناگون دنیا و بار و بر سُست و بیهودهٔ آن در لوح سلمان، از جمله در بارهٔ میرزا یحیی چنین می‌فرماید: "ای سلمان، جمیع عباد را رنگ‌های مختلفهٔ دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده. مثلاً در نفس معروف که به محاربه برخاسته، ملاحظه نما. قسم به آفتاب افق معانی که لیلأ و نهاراً طائف حولم بوده و آیات الله بر او القا می‌شد و در تمام لیل و نهار به خدمت قائم. و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود، لون اسم و حبّ ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیّه محروم ماند" (مجموعهٔ الواح حضرت بهاءالله - چاپ مصر - سال ۱۹۲۰ میلادی - ص ۱۴۹)

و نیز آن حضرت در کتاب اقدس، أمُّ الکتاب آیین بهائی، میرزا یحیی ازل را با همهٔ طغیان و عصیان و دشمنی و نفاق در سالیان دراز، مشفقانه به رجوع و بازگشت به دامان امر بدین گونه فرا می‌خواند: "قل یا مطلع الإعراض، دع الإغماض ثم انطق بالحق بين الخلق. تالله قد جرت دموعی علی خدودی بما اراک مقبلاً إلی هواک و معرضاً عمّن خلقک و سواک. اذکر فضل مولاک إذ ربیناک فی اللیالی و الاّیام لخدمة الأمر اتق الله و کن من التائبین. هبني اشتبه علی الناس أمرک هل یشبهه علی نفسک. خف عن الله ثم اذکر إذ کنت قائماً لدى العرش و کتبت ما ألقیناک من آیات الله المهیمن المقتدر القدير. إیتاک أن تمنعک الحمیة عن شطر

الأحدیة توجّه إلیه و لا تخف من أعمالک إنّه یغفر من یشاء بفضلٍ من عنده لا إله إلّا هو الغفور الکریم. إنّما نضحک لوجه الله إن أقبلت فلنفسک و إن أعرضت إن رتک غنیّ عنک و عن الذین اتّبعوک بوهم مبین" (بند ۱۸۴) (مضمون بیان به فارسی: ای مطلع اعراض، چشم پوشی را واگذار و در میانه خلق به حق و راستی گویا شو. سوگند به خداوند که سرشک بر گونه‌هایم ریخته است از این که می‌بینم ترا که به سوی نفس و هوی روی آورده‌ای و از خالق و آفریدگارت روی بر تافته‌ای. اینک به یاد آر فضل و عنایت مولایت را هنگامی که ترا شبانه‌روز برای خدمت به امرش تربیت می‌نمودیم. پس از خدا بترس و به سویش باز گرد. گیرم که چگونگی امرت بر مردمان مشتبه شده باشد، آیا بر خودت نیز مشتبه و پوشیده است؟ از خدا بترس و به یاد آور هنگامی را که نزد ما می‌ایستادی و آیات الهی را بر تو می‌خواندیم و تو آن را می‌نگاشتی. مبادا غرور و خود خواهی ترا از درگاه خداوندی باز دارد. پس به سویش روی آر و از کرده‌های خویش بی‌مناک باش. زیرا خداوند از فضل و بخشش‌اش گناهان کسی را که بخواهد، می‌بخشاید. ما به خاطر خدا ترا پند و اندرز می‌دهیم. اگر روی آوری، از برای خود کرده‌ای و چنان چه روی بگردانی، پروردگارت از تو و از آنان که ترا از روی وهم و گمان آشکار، پیروی کرده اند، مستغنی و بی‌نیاز است).

حضرت عبدالبهاء در موضوع چگونگی و کیفیت ریاست اسمی میرزا یحیی ازل و سبب انتخاب و اشتهار او بدین عنوان در السن و افواه در "مقاله شخصی سیاح" چنین می‌فرماید: "چون از برای بهاء‌الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملّا عبدالکریم (مراد: ملّا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب) در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرّض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاء‌الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانه، پس چاره‌ای باید نمود که افکار متوجّه شخص غائبی شود و

به این وسیله به‌اء‌الله محفوظ از تعرّض ناس ماند. و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعۀ این فال به نام برادر به‌اء‌الله، میرزا یحیی (که در آن هنگام شانزده ساله بود)، زدند. باری، به تأیید و تعلیم به‌اء‌الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند. و چون مخابرات سرّیه در میان بود، این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری، میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود. و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که به‌اء‌الله با وجود آن که معروف و مشهور بود، محفوظ و مصون ماند. این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرّس نمود و به خیال تعرّض نیفتاد. " (چاپ آلمان- مؤسسه مطبوعات امری آلمان- سال ۱۵۸ بدیع- ۲۰۰۱ میلادی ص ۳۶ و ۳۷)

حضرت ولیّ امرالله در کتاب "قرن بدیع" (God Passes By)، قسمت اول: دوره حضرت باب، در باره وصایت آن حضرت چنین می‌فرماید: "حضرت باب در الواح و آثار مقدّسه به هیچ وجه ذکر جانشین و وصیّ نفرمودند و از تعیین مبّین کتاب خودداری نمودند. زیرا بشارات و وعود مبارکه نسبت به ظهور موعود به درجه‌ای روشن و صریح و دور مبارک به قدری کوتاه و محدود بود که به هیچ وجه به تعیین وصیّ و یا مبّین کتاب احتیاج نمی‌رفت. تنها امری که طبق شهادت حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله سیّاح، بدان مبادرت گردید، همانا تسمیۀ میرزا یحیی از طرف حضرت اعلیٰ به عنوان مرجع اسمی اهل بیان است که بنا به تأیید و صلاحدید حضرت به‌اء‌الله و یکی دیگر از مؤمنین شهیر (مراد: ملا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب) صورت گرفت تا بدین وسیله انظار تا ظهور حضرت موعود متوجّه شخص غائبی گردد و هیکل انور حضرت به‌اء‌الله بتواند با سکون و آرامش نسبی به تمشیت امور و اعلاء امر مقدّسی که مورد توجّه و تعلق خاطر مبارکشان بود، اقدام

فرمایند. "چاپ کانادا- مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی - ۱۴۹
بدیع - ۱۹۹۲ میلادی ص ۸۹)

در این جا ناگفته نماند که حضرت باب پس از تسمیه میرزا یحیی به
شرح مندرج در مقاله شخصی سیاح و کتاب قرن بدیع که از پیش نوشته
آمد، او را از جمله به "ازل" ملقب ساختند و این لقب یعنی "ازل" به
حروف ابجد برابر است با "یحیی" بدین ترتیب:

$$\text{یحیی: ی - ۱۰ + ح - ۸ + ی - ۱۰ + ی - ۱۰} = ۳۸$$

$$\text{ازل: الف - ۱ + ز - ۷ + ل - ۳۰} = ۳۸$$

*- توضیح آن که: پیش از تأسیس مشروطیت در سال ۱۳۲۴ هجری قمری برابر با
۱۲۸۵ شمسی، قرن‌ها تنها و فقط سال و ماه عربی- اسلامی در ایران متداول و رایج
بود. اما پس از برقراری نظام مشروطیت، سال و تاریخ شمسی با اسامی برج‌های
دوازده گانه، افزون بر سال و ماه و تاریخ عربی- اسلامی مرسوم و معمول گردید.
نام‌های برج‌های دوازده گانه عبارتند از: حَمَل (بره) - ثور (گاو نر) - جوزا (دو پیکر)
- سرطان (خرچنگ) - اسد (شیر) - سنبله (خوشه گندم یا جو) - میزان (ترازو) -
عقرب (کژدم) - قوس (کمان) - جدی (بزغاله نر) - دلو (سطل) - حوت (ماهی) -
توضیح آن که: برج حمل با ماه فروردین و برج حوت با ماه اسفند و بر این قیاس،
سایر برج‌ها با دیگر ماه‌های سال برابر می‌گردد.

آثار حضرت باب

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان در باره آثار حضرت باب و کثرت آن چنین می‌فرماید: "چنان چه الیوم مشاهده می‌کنید، چه سخن‌های لغو که به آن جوهر بقا گفته‌اند و چه نسبت‌ها و خطاها که به آن منبع و معدن عصمت داده‌اند (مراد: حضرت باب). با این که در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را، با وجود این، چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات قدسیه بدعیّه نموده‌اند. و حال آن که چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به مثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود. چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لایح است، مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته. و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده. چنان چه بیست مجلد الآن به دست می‌آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند." (چاپ آلمان - مؤسسه ملی مطبوعات بهائی - ۱۵۵ بدیع - ۱۳۷۷ شمسی - ۱۹۹۸ میلادی - ص ۱۴۳ و ۱۴۴)

حضرت باب خود در کتاب بیان، باب یازدهم از واحد ششم در این باره، چنین می‌فرماید: "و همین قسم نظر کن در نقطه بیان، شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می‌شناختند او را ظاهر است، ولی بعد از ظهور، با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته، باز بعضی، کلماتی می‌گویند که قلم حیا می‌کند از ذکر او"

حضرت ولیّ امرالله در بخش پیوست کتاب مطالع الأنوار
(The Dawn-Breakers-Appendix) معروفترین آثار حضرت باب را

به شرح زیر برشمرده‌اند:

- (۱)- بیان فارسی (در قلعهٔ ماکو- در سال‌های ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ ه.ق.)
- (۲)- بیان عربی (در قلعهٔ ماکو، پیش از کتاب بیان فارسی)
- (۳)- قیوم الأسماء (تفسیر سورهٔ یوسف یا أحسنُ القصص - به عربی- در شیراز - ۱۲۶۰ ه.ق.)
- (۴)- صحیفهٔ الحرمین (یا، صحیفهٔ بین الحرمین در محرم سال ۱۲۶۱ ه.ق. بین راه مکه و مدینه - به عربی)
- (۵)- دلائل سبعة (اواخر ایام ماکو، در اوایل ۱۲۶۴ ه.ق. بعد از کتاب بیان فارسی در دو بخش مستقل به فارسی و عربی)
- (۶)- تفسیر سورهٔ کوثر (در قرآن، در شیراز در سال ۱۲۶۲ ه.ق. به اعزاز سید یحیی دارابی ملقب به وحید اکبر از سوی حضرت باب، به عربی)
- (۷)- تفسیر سورهٔ والعصر (در قرآن، در سال ۱۲۶۲ ه.ق. به اعزاز امام جمعهٔ اصفهان میر سید محمد، سلطان العلماء، به عربی)
- (۸)- کتاب الأسماء (در چهارمق بین سال‌های ۱۲۶۴ و ۱۲۶۶ ه.ق. به عربی)
- (۹)- صحیفهٔ مخزومیّه (به عربی در شیراز)
- (۱۰)- صحیفهٔ جعفریّه (به عربی - در محرم سال ۱۲۶۲- در شیراز)
- (۱۱) - زیارت شاه عبدالعظیم (یا، زیارت نامهٔ شاه عبدالعظیم به عربی - به هنگام عبور از کنارهٔ شهر ری در جنوب طهران در سال ۱۲۶۳ ه.ق.)
- (۱۲) - کتاب پنج شأن (اواخر ایام در چهارمق در سال ۱۲۶۶ ه.ق. به عربی و فارسی)
- (۱۳)- صحیفهٔ رضویّه (به هنگام سفر مکه و پس از بازگشت به شیراز در سال‌های ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ ه.ق. - به عربی)

- (۱۴) - رساله عدلیه (به فارسی، پس از بازگشت از سفر مکه در اواخر ایام اقامت در شیراز در سال ۱۲۶۲ ه.ق.)
- (۱۵) - رساله فقهیه (پیش از اظهار امر - در بوشهر)
- (۱۶) - رساله ذهبیه (در شیراز - به زبان عربی ۱۲۶۲ ه.ق.)
- (۱۷) - کتاب الروح (در کشتی به هنگام بازگشت از سفر مکه به سوی شیراز در سال ۱۲۶۱ ه.ق. به زبان عربی)
- (۱۸) - سوره توحید (در شیراز به زبان عربی)
- (۱۹) - لوح حروفات (در چهریق - به زبان عربی - بین سال‌های ۱۲۶۴ و ۱۲۶۶ ه.ق.)
- (۲۰) - تفسیر نبوت خاصه (به عربی در سال ۱۲۶۲ ه.ق. در اصفهان به خواهش منوچهر خان معتمدالدوله، حاکم اصفهان)
- (۲۱) - رساله فروع عدلیه (به عربی در شیراز)
- (۲۲) - خصائل سبعه (در بوشهر، پس از سفر مکه و مدینه در سال ۱۲۶۱ ه.ق. به زبان عربی و فارسی)
- (۲۳) - توقیعات خطاب به محمد شاه (به عربی و فارسی در بوشهر، اصفهان، سیاه دهان (نزدیک شهر قزوین)، ماکو و چهریق) - توقیعات خطاب به حاج میرزا آقاسی (در بوشهر، ماکو و چهریق به عربی و فارسی)
- (در این جا ناگفته نماند که حضرت ولیّ امرالله در بخش پیوست کتاب مطالع الأتوار - The Dawn - Breakers - Appendix تنها نام آثار معروف حضرت باب را نگاشته‌اند و توضیح در باره مشخصات و چگونگی این آثار، از مآخذ و منابع نام برده شده در آغاز این کتاب، اقتباس شده است)
- حضرت ولیّ امرالله همچنین در کتاب قرن بدیع (God Passes By) در باره شئون گوناگون آثار حضرت باب چنین می‌فرماید: "آن چه در این مقام حائر نهایت اهمّیت است، تنوعی است که در نحوه کلمات مبارک

موجود و به شئون مختلفه و الحان و صور متنوعه از ادعیه و مناجات و زیارتنامه و خطب و آیات و رسائل علمیّه و مباحث حکمیّه و بیانات نصیّیه و بسط حقایق قرآنیّه و شرح اخبار و احادیث اسلامیّه و ذکر مقامات و علو درجات در حق ارواح مقدسه مستشهدین فی سبیل الله و الواح و توقیعات صادره به رؤسای امور و پیشوایان جمهور و تدوین احکام و حدود به منظور استحکام ائین الهی و تبیین فرائض روحانی پیروان امر مبارک، ظاهر و مشهود است." (چاپ کانادا- ۱۴۹ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی - ص ۷۸ و ۷۹)

واژه‌نامه به ترتیب حروف الفبا

حرف «الف»

- إِبَانَةٌ = رَدّ کردن - سرباز زدن - سر پیچیدن از - امتناع ورزیدن
إِتْيَانٌ = مثل = نظیر و مانند آوردن چیزی را
أَجَلَةٌ = بزرگان (مفرد: جلیل)
إِجْمَاعٌ = اتفاق عقاید و آراء علما و فقها در امور شرعی
إِحْتِجَاجٌ = دلیل و برهان آوردن
أَحْسَنُ الْقَصَصِ = نام دیگری است برای سوره یوسف در قرآن (بهترین داستان‌ها)
إِحْصَاةٌ = شمرده گشتن
أَخْيَارٌ = نیکان - برگزیدگان - نیکوکاران (مفرد: خَیْر)
«ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ» = (قرآن - سوره حِجْر آیه ۴۶ - یعنی: با سلامت و آرامش خاطر در آن داخل شوید)
أَدْرَنَةٌ = شهری است در یکصدوسی مایلی شمال شرقی شهر استانبول در ایالت ادرنه در ناحیه رومیلی در ترکیه اروپا
أَدْلَاءٌ = گواهان - راهنمایان - راه‌نمایندگان (مفرد: دلیل)
أَرْضٌ = معروفه = مراد: شیراز است
إِسْتِخْلَاصٌ = رهایی - آزادی - خلاصی
إِعْجَابٌ = شگفتی - حیرت - تعجب
أَغْصَانٌ = شاخه‌ها - شاخسارها (مفرد: غُصْن)
إِفْتَاءٌ = فتوی دادن - رأی دادن - حکم صادر کردن
أَفْنَانٌ = شاخه‌ها - شاخسارها (مفرد: فَنَنْ)
أَفْوَاهٌ = دهان‌ها (مفرد: فَوْهَةٌ)
أَكْنَفٌ = گوشه و کناره‌ها - اطراف - کرانه‌ها - جوانب (مفرد: كَنْف)
إِلْحَادٌ = منکر خدا شدن - از دین برگشتن - بی‌دینی - کفر

السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ = راه بسته و جست و جو ناپذیرفته است (از سخنان حضرت علی بن ابی طالب است)

السَّنُّ = زبان‌ها (مفرد: لسان)

إِغَاءٌ = فسخ - نقض - ابطال - باطل کردن - لغو کردن

إِلَهِي فَابْتَعِثْ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَأَةً..... = مضمون فارسی گفتار حضرت باب: خدایا،

در هر سال و در هر ماه مرآتی (آئینه‌ای) را برانگیز، بلکه در هر روز و در هر آن مرآتی (آئینه‌ای) را آشکار نما تا از تو حکایت نماید.

أَمِيالٌ = خواستها - خواسته‌ها - آرزوها - گرایش‌ها (مفرد: میل)

إِنَاثٌ = زنان (مفرد: أنثى)

أَنَامٌ = مردمان - نوع بشر - مردم

إِنْتَبَاهٌ = هوشیاری - آگاهی - بیداری

أَوْ أَزِيدٌ = یا بیشتر

أُولُو الْعِزْمِ = دارندگان عزم - صاحبان اراده

إِيقَاطٌ = بیدار سازی - بیدار کردن

حرف «ب»

بَارٌ وَ بَرٌّ = فایده و نفع - سود و نتیجه - میوه و ثمر

بَارِيٌّ = (عربی: باری) = خداوند - آفریننده - خالق

بَارِزٌ = روشن گشتن - روشن گشتن - تابنده و درخشان گشتن

بِالْمَأَلِ = سر انجام

بَالِيَةٌ = کهنه - پوسیده - فرسوده

بِحُبُوحَةٍ = میان و وسط چیزی و امری

بِحَتٍّ = صرف - خالص - فقط

بِدَعِيَّةٍ = تازه - نو - نو برآمده

بَسِيطٌ غِبْرَاءٌ = روی زمین - سطح زمین

بِعَثَّتْ = رسالت - برانگیختن - برپایی پیامبر - پیامبر فرستادن - فرستاده

شدن پیامبر

بَعْتَةٌ = بناگاه - ناگهان - ناگاه

حرف «ت»

تالی شدن = در پی رفتن - از پس آمدن
تَزْكِيه = پاکیزگی - پاک و پاکیزه کردن - بی‌آلایش کردن
تَسْمِيه = نام گذاری
تَعَرُّض = دشمنی - مخالفت
تَفْحُص = بررسی - کاوش - جستجو
تَقْمُص = پوشیدن - پیراهن پوشیدن
تَكْفِير = به کفر و بی‌دینی و بی‌ایمانی و خدا شناسی متهم کردن
تَلْمُذ کردن = درس خواندن
تَلْمِيذ = شاگرد - دانش آموز (ج: تلامذه و تلامیذ)
تَمَهِيذ = گستردن - گسترانیدن - تدارک - آماده کردن - هموار ساختن -
برنامه‌ریزی
تَنْبِيه = آگاهی - آگاهی دادن - آگاه کردن - هوشیار ساختن
تَنْجِيس = ناپاک شمردن - نجس و پلید شمردن
تَنْفِيذ = اجرا - تحقق بخشی - اجرا کردن
تَوْبِيخ = سرزنش - نکوهش - ملامت
تَوْقِير = احترام - احترام گذاشتن - ارج نهادن - بزرگ داشتن
تَهْذِيب = پیرایش - پاکیزگی - پیراستن - پاکیزه کردن

حرف «ث»

ثِقَة = اعتماد - اطمینان - مورد اعتماد (ج: ثقات)

حرف «ج»

جَدَث = گور - قبر - آرامگاه (ج: اجداث)
جَمّ غفیری = مردم بسیاری - گروه انبوهی از مردم

جَنَاحِ حَرَكَت = آمادۀ حَرَكَت

حرف «ح»

حَقَائِقُ آدَاب = (دارندۀ) صفات حقیقی و راستین - (دارندۀ) اخلاق و روش‌های
حقیقی و راستین
حَلَاوَت = شیرینی

حرف «خ»

خَال (خالو) = دایی (ج: اَخْوَال)
خَبِيث = نااهل - ناپاک - بد ذات (ج: خُبُث و خُبُثَاء)
خَلَقَه = ژنده - پاره - مندرس
خُمُود = خاموشی - فرورمردگی - سکوت - بی‌جنبشی

حرف «د»

دَجَال = فریبنده - حقه باز - حيله گر (ج: دَجَائِلِه)
دَسْتَك مَحَاسِبَات = دفتر محاسبات - دفتر حساب و کتاب - دفتر دخل و
خَرَج
دَهْشَت = شگفتی - حیرت - تعجب (ترس - بیم)

حرف «ذ»

ذَرِيعَه = وسیله - واسطه - در نامۀ محمدشاه قاجار به حضرت باب، مراد، نامه
است

حرف «ر»

رَبِّ انَام = پروردگار آدمیان
رَحْل اقامت افکندن = ساکن شدن در جایی - مقیم شدن در جایی

رَحِیقِ مَخْتوم = شرابِ سر به مهر - شرابِ در بسته و مهر شده - و مراد به مجاز، رموز و اسرار بسته و نا آشکار در آیات کتب مقدّسه پیشین است.

رِصاص = گلوله - سرب - گلولهٔ سربی

رَضِیع = شیرخوار - نوزاد (ج: رَضاع)

رَقَد = خواب

رَمَس = آرامگاه - قبر - گور - خاک گور - مجازاً به جسدی که در خاک دفن شده باشد، گفته می‌شود (ج: رُموس و آرماس)

رِواق = پیشخانه - پیشگاه خانه - ایوان ستون‌دار (ج: أروقه)

رَبِيب = شک - تردید - دودلی - شبیهه

حرف «ز»

زَبْر = نوشته‌ها - کتاب‌ها - رساله‌ها - (مفرد: زَبور)

زَعَم = گمان - تصوّر (به زعم خویش: به گمان خود)

حرف «س»

سالفه = پیشین - گذشته - دیرینه

سامری = بنا بر آن چه که در قرآن، سورهٔ طه آمده است، «سامری» نام کسی است که در هنگام غیبت حضرت موسی و بودن او در کوه طور، از زر و زیور اسرائیلیان، گوسالهٔ (عجل) زرینی بساخت و آنان را به جای یهوه به پرستش و عبادت آن فراخواند. اما در تورات، سفر خروج، باب ۳۲، هارون، برادر حضرت موسی را سازندهٔ گوسالهٔ زرین نوشته است.

سَبْعَه = هفت

سِتر = پرده - پوشش - حجاب (ج: أستار)

سِراج = چراغ (ج: سُرُج)

سَطوط = قهر - غلبه - سلطه - قدرت - اقتدار

سِقایت گشتن = آبیاری شدن

سَلالَةُ الأَطِیاب = (از) دودمان پاکان و پاک نژادان

سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى = خداوند متعال او را تندرست و سالم بدارد - خداوند متعال او را از آسیب و گزند دور گرداند
 سنهٔ ستّین = سال شصت و مراد سال ۱۲۶۰ ه. ق. سال اظهار امر حضرت باب در شیراز است.
 سیّد بشر = در این جا، مراد، حضرت باب است

حرف «ش»

شاطی = کناره - کرانه - ساحل - کنار دریا (ج: شواطی)
 شاقّه = توان فرسا - دشوار - سنگین - طاقت فرسا - جانکاه
 شجرهٔ قویمه = درخت برافراشته
 شَطْر شین = سوی شین - در این جا مراد، سوی شیراز است.
 شَهْر = ماه (ج: شهور)

حرف «ص»

صَوْب = سمت - جهت - سو - طرف

حرف «ض»

ضَلال (ضَلالت) = گمراهی - گمراه شدن

حرف «ع»

عَبْدَةُ الأَوْهَام = اوهام پرستندگان - اوهام پرستان (مفرد: عابد)
 عِتَاب = سرزنش - نکوهش - سرکوفت
 عَتَبات عالیات = مَشاهد متبرّکه - مقبره‌های امامان - مقبره‌های شهیدان
 (مفرد: عَتَبَه: آستانه - درگاه)
 عَتِيقه = کهنه - دیرینه - قدیمی

عَجَلَ اللهُ فَرَجَهُ = خدای در فَرَج (گشایش) او شتاب کند (پیش اندازد) - دعایی است که شیعیان پس از ذکر نام امام دوازدهم بر زبان رانند (فرهنگ فارسی معین)

عِدَاد = شمار (در عِدَاد: در شمار - در زمره)
عَوَاصِف = تند بادها - طوفان‌ها (مفرد: عاصفه)

حرف «غ»

غَرَس نمودن = کاشتن

غَمَام = ابر - تودهٔ ابر (ج: غَمَائِم)

غَوْر = دقت کردن در کاری - اندیشه کردن - تفکر و تأمل کردن
غَيْث نیسانی = باران بهاری - باران نیسانی - بارانی که در ماه نیسان بارد (نیسان: نام ماه هفتم از تقویم سریانی یا رومی و نخستین ماه سال مذهبی و هفتمین ماه سال عرفی در تقویم عبری (نیسان)، برابر با مارچ - آپریل سال میلادی و فروردین - اردیبهشت سال شمسی)
غَیْر مَیسور = نا آسان - انجام نشدنی - غیر ممکن - دشوار - سخت

حرف «ف»

فَائِقَه = برجسته - برتر - بیش از اندازه

فَاقَه = نیازمندی - تنگدستی - فقر - تهیدستی

فَأَنْتَبِهُوا یا أُحِبَّاءَ اللهِ = پس ای احبّای الهی، هوشیار و بیدار باشید

فَحْص = بررسی - آزمون

فُرُوع = شاخه‌ها - شاخه‌های درخت (مفرد: فَرْع)

فَزَع = ترس - وحشت - هراس

فَضَائِلِ نِصَاب = (دارنده) مراتب بلند در فضیلت‌ها، پاکدامنی‌ها و نیکویی‌ها

فَلَاح = رستگاری - رهایی - سعادت - نجات - رفاه

حرف «ق»

قَبْضَةُ سَطْوَتٍ = چنگ قدرت و اقتدار - پنجهٔ ظلم و ستم و غلبه
قَدِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ = به راستی بر خداوند دروغ بسته است - به راستی به
خداوند نسبت دروغ داده است.

قَدْ نَاحَتِ الْأَشْيَاءُ بِمَا نَسَبَ نَفْسَهُ بِهَذَا الْمَقَامِ = مضمون فارسی: همهٔ اشیاء به
خاطر منسوب ساختن خود به این رتبه و مقام یعنی بابیت، به ناله و فغان در
آمدند.

قُدْوَةُ الْأَحْبَابِ = سر مشق و پیشوای دوستان و یاران
قُوَّةُ سَمْعِ الْكَوَانِ = نیروی شنوایی آفریدگان

حرف «ک»

كَسَرَ حُدُودَ = زیر پا گذاشتن و پیروی نکردن احکام و قوانین دینی و شرعی
كَلًّا و حَاشَا = هرگز - به هیچ وجه - ابدأ - هیچ وقت
كُورٌ = در این جا مراد: دور، دوره و زمان است (ج: آکوار)

حرف «ل»

لَا تَعْدُوْا وَلَا تُحْصِيْ = شمرده نشود و به حساب در نیاید - بیرون از شمار -
بی شمار

لَا عِدْلَ لَهُ اسْت = مثل و مانند و نظیری برای آن نیست - بی مانند است
لَا يَسْمِنُ وَ لَا يَغْنَى = نه چاق و فربه می کند و نه بی نیاز و بسنده می سازد - به
مجاز یعنی: بی پایه و بی مایه - پوچ و بیهوده

لَتِيْمٌ = پست - فرومایه

لَحْمٌ = گوشت (ج: لُحُوم)

لَطْمَةٌ = سیلی - ضربه - کشیده

لُغُوٌّ = پوچ - بیهوده - نادرست - بی معنی

لَمَحَةٌ = یک نگاه - نگاه سریع - نگاه تند و گذرا - چشمک (ج: لَمَحَات)

«لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ وَ شِعَاعُ طَلْعَتِكَ اعْتَلَى

ز چه رو، اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، نرنی، بزَن که بلی بلی»،
یعنی: درخشش‌های سیمای تو تابیده و پرتو روی تو بر آمده، پس از چه رو،
بانگ: "آیا من پروردگار شما نیستم" را نرنی، پس بزَن که در پاسخ بگوئیم:
آری، آری، تو پروردگار ما هستی. در این بیت اشاره به آیه ۱۷۲ سوره اعراف
در قرآن است که خداوند پس از خلق آدمیان، از آنان پرسید: "اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ،
قالوا بلی، شَهِدْنَا" - یعنی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آدمیان گفتند: آری، ما
گواهی می‌دهیم.

لُون = رنگ

لُهو = بازی - سرگرمی - تفریح

لَيْلاً و نَهَاراً = شب و روز - شبانه روز

حرف «م»

مُباهله = لعنت کردن یکدیگر - نفرین کردن یکدیگر

مُبعِث = فرستنده - رساننده - برانگیزنده - مبعوث کننده

مُتَشابه = کلامی که معنی آن روشن و آشکار نباشد (اقوال متشابه)

مُنْتَقَن = استوار - محکم

مُتَمَادی = دراز - طولانی

مَثابه = مانند - نظیر - مثل

مُحاجَجه = دلیل آوری - حجت و برهان آوردن - مغلوب کردن کسی با آوردن

دلیل و برهان علیه او

مُخْتَفی = پوشیده - پنهان - نهان

مُخَلَّد = جاودان - پاینده - پایدار

مُخَيَّلَه = خیال - تصوّر - پندار - قوه تَخَيَّل

مُدَاخِل = درآمدها - عواید مقابل مخارج (مفرد: مَدْخَل)

مَدَّ نَظَرَ بُوْدن = در نظر بودن - مراد و منظور داشتن - مورد نظر بودن

مِرَات = آئینه (ج: مَرَابَا)

مَرَارَت = تلخی

مَرَجَعُ مُطَاع = کسی که مردم مطیع و فرمان بردار او باشند و او را اطاعت کنند
 مَرَقَد = گور - قبر - آرامگاه (ج: مَرَاقِد)
 مَشْحُون = آکنده - پر
 مَشْرُوعَات = تدبیرها - برنامه‌ها - طرح‌ها
 مَشُوب = آمیخته - آمیخته شده - آلوده
 مُصَحَّف = کتاب (ج: مَصَاحِف)
 مَعَارِفِ نِصَاب = (دارنده) مراتب بلند در معرفت‌ها، آگاهی‌ها و دانش‌ها
 مَعْجَزِ شَيْمٍ = شیوه‌های شگفت‌انگیز - خصلت‌های اعجاز‌آمیز (مفرد: شَيْمَه)
 مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ = قرآن - سورهٔ قمر آیهٔ ۵۵ - یعنی: جایگاه
 صدق و راستی در آستان خداوند مقتدر و توانا
 مَلْحَقَه = پیوسته
 مُمَرَّدَه = ساده - پاک - صاف
 مُنَافِي = مخالف - بر ضد - ناسازگار
 مَنشُور = نوشته - دفتر - کتاب (فرمان - حکم)
 مَنصَه = جای ظاهر شدن چیزی (به منصهٔ ظهور رسانیدن: آشکار ساختن و به
 نظر همگان رسانیدن)
 مَيْمَنَت = مبارکی - فرخندگی - خجستگی - فرخنده و مبارک بودن

حرف «ن»

نَابِهِنجَار = ناشایسته - ناخوش آیند - نامتناسب
 نُبُوت = پیامبری - پیغمبری - رسالت
 نَجَاح = رستگاری - کامیابی - پیروزی
 نَجْوَى = زیرگوشی - درگوشی (نجوی کردن: زیرگوشی حرف زدن - درگوشی
 گفتن)
 نَسْخِ قِيُود = باطل کردن و بی‌اعتبار شمردن قید و بندهای دینی و شرعی
 نِعَمٌ مَا أَرَادَ = چه نیکو و شایسته است آن چه خواسته است
 نُعُوت = وصف‌ها - تعریف‌ها - توصیف‌ها - صفات - ویژگی‌ها (مفرد: نَعْت)

حرف «و»

وَجْه = دلیل - سبب - علّت (ج: وُجوه)

وَحِيم = دشوار - سخت - گران - ناسازگار - ناموافق

وَرطه = مهلکه - غرقاب - گرداب - تنگنا - هر امری که نجات از آن دشوار

باشد - هر خطر و دشواری که دچار انسان می‌گردد (ج: وِرطات)

وَرَع = پرهیزکاری - پارسایی - تقوی

وَسوسه = نیروی درونی محرک انسان به بدی - اندیشهٔ بد که در دل انسان

گذرد - بد اندیشی

وَسِيع النّطّاق = پهناور - گسترده - فراگیر - همه جا گیرنده (نطاق: حدّ و

حدود - زمینه - عرصه)

وَصایت = وصیت - سفارش و دستوری که کسی پیش از مرگ به شخصی به

عنوان وصی بدهد که پس از مرگش، اجرا نماید.

ولادت = تولّد - زایش - زاده شدن

حرف «ه»

هَبوب = وزش (باد) - وزیدن

حرف «ی»

یَابِسَه = خشک

